

را ستود<sup>۱</sup>، دیوان در دوزخ پریشان شدند، و دیو خشم به سرزمین خیونان، به پیش ارجاسب خیونی نابکار که در آن هنگام بزرگترین فرمانروایان ستمکار بود، رفت و در سرزمین خیونان با سخت‌ترین<sup>۲</sup> (؟) بانگ خروشید و آنان را به ستیز برانگیخت. ۸۸ اینجا معجزه بزرگی بر مردم ایران که آنجا بر درگاه ارجاسب خیونی آمده بودند، آشکار شد. چنانکه در این باره دین گوید که: آنگاه در این زمان «خشم» نادان گناهکار<sup>۳</sup> (خیونان) را گرد هم آورد<sup>۴</sup> و همچون شاهینی بر آنان تاخت و همچون...<sup>۵</sup> تاخت و (گفت): «بدا بر شما خیونان که پس از این بدون پیروزی می- جنگید، ۸۹ از این پس آنیران<sup>۶</sup> خیونی را در برابر ایرانیان پیروزی نیست؛ زردشت سپیتمان برای یاری به‌خانه آن دلیرترین مرد از میان زادگان<sup>۷</sup> آمد.» چون ارجاسب خیونی نابکار دارنده فرمانروایی زشت این سخن را شنید، دست > راست خود را بران <<sup>۸</sup> کوفت - یعنی یکی را بردیگری زد - و به شربخواری پرداخت<sup>۹</sup>. در پی آن، آن (آب) تلخ<sup>۱۰</sup> آن خیون<sup>۱۰</sup> را به جنبش در آورد - یعنی صفرایش بجنبید - آن بدکار دست راست خود را بران زد و به سبب فرمانروایی زشتی (که داشت) چنین گفت: «زود پیش من گرد آید، ای مردم خیون، زود پیش من گرد آید، ای مردم ایران.»

(۱) نك به فصل چهارم، بند ۴.

(۲) متن d<sup>3</sup>thwwm ، که ما آن را تصحیف «سخت توم» saxttom یعنی سخت‌ترین می‌گیریم.

(۳) در متن: تَنَا پُوهر گان.

(۴) تحت اللفظی: انجمن کرد.

(۵) ظاهراً کلمه‌ای در متن افتاده است.

(۶) غیر ایرانیان، تورانیان را غیر ایرانی به‌شمار می‌آوردند.

(۷) یعنی گشتاسب.

(۸) متن کمی آشفته است. احتمالاً کلمات داخل > < از متن افتاده است.

(۹) تحت اللفظی: به هم‌خواری با هم خورد.

(۱۰) منظور ارجاسب است.

۵

۱ دربارهٔ معجزاتی که از هنگامی که گشتاسب دین را پذیرفت تا رفتن زردشت - که فرَوهر او ستوده باد - به سوی برترین جهان<sup>۱</sup> آشکار شد. هنگامی که درگذشت، هفتاد و هفت سال از زایش او گذشته بود، چهل و هفت سال از همسخنی اش و سی و پنج سال پس از آن بود که گشتاسب دین را پذیرفته بود.

۲ این نیز آمده است که: هنگامی که زردشت در خانهٔ گشتاسب دین را برخواند<sup>۲</sup>، شادی بر چهارپایان کوچک، ستوران، آتشها و مینووی<sup>۳</sup> خانمان به چشم دیده شد - یعنی آشکار گردید. ۳ و بر اثر آن، معجزهٔ بزرگی آشکار شد که دربارهٔ آن دین گوید که: هنگامی که آن گفتهٔ آشوزردشت را شنیدند، بر همهٔ چهارپایان کوچک و ستوران و آتشیهای سوزان شادمانی پدیدار شد، و بر همه مینوهای خانه‌های خوب ساخته شده نیرومندی پدیدار شد - یعنی (پنداشتند): «از این زمان به بعد ما را در دین نیرومند کنند.»

(۱) تا هنگام بالا رفتن روان او به عالم برین، درگذشت او.

(۲) در متن: سرود.

(۳) مینویا روح خانه، وجود نامرئی است که از خانه و خانمان پاسبانی می‌کند.

۴ یکی (دیگر از معجزات اینکه): زردشت بنا به فتوی داور، آزمایش «وَر»<sup>۱</sup> را انجام داد<sup>۲</sup> که بی گناه و گناهکار را می نمایاند، و از روی قانون نمی توان بدان پی برد<sup>۳</sup>؛ در دین گفته شده که وَر سی و سه گونه است،<sup>۵</sup> و شاگردان زردشت (این آزمایشها را) پس از آن تا پایان فرمانروایی ایرانیان به کار می گرفتند، و یکی از آنها ریختن روی گداخته بر سینه بود، مانند آن که آذرباد مَهْرَسپندان<sup>۴</sup> - که فرَوهرش ستوده باد<sup>۵</sup> - در آزمایش برای دین انجام داد و حق به او داده شد<sup>۶</sup>، و خبر آن در جهان پخش گردید و از آن راه معجزه بزرگی آشکار شد. در همین باره در دین به این را نیز (اورمزد) گوید که: چون آن وَر وَر<sup>۷</sup> را بسیار بنگرند، (به دین) می گروند<sup>۸</sup>.

۶ یکی (دیگر از معجزات اینکه) : آنچه زردشت از روی پیشگویی در گفته‌گوهای دینی‌اش به گشتاسب و مردم کشور گفته بود سپس آشکار شد، مانند: پذیرفتن گشتاسب دینی را که زردشت در آغاز به هنگام آمدن نزد او اعلام داشته بود، و آشکار کردن دین از سوی پادشاه (آن گونه که زردشت بدو گفته بود):

- (۱) آزمایشهای دینی که با اجرای آنها گناهکار از بی گناه مشخص می شد، مانند گذشتن از آتش.
- (۲) احتمالاً منظور این است که وَر را در مورد خود او هم به کار برده‌اند.
- (۳) تحت اللفظی: «در قوانین نهفته است.» یعنی برای مواردی که قانون نمی توانست گناهکاری بی گناه را معین کند، آزمایش وَر اجرا می شد.
- (۴) آذرباد مَهْرَسپندان یا مَارَسپندان، موبدان موبد زمان شاپور دوم ساسانی (۷۹ - ۴۵۹ م) که برای اثبات حقانیت دین متحمل آزمایش وَر شد. نک به احمد تفضلی، دانشنامه ایران و اسلام، ج ۱، ص ۴۷.

(۵) دعایی است که در مورد شخص در گذشته می کنند.

(۶) تحت اللفظی: «بوخت» یعنی «رستگار شد، نجات یافت»، ولی در اینجا اصطلاح حقوقی است به معنی «برنده شد» (در دعوی حقوقی یا مجادله دینی).

(۷) منظور دعایی (= نیرنگ) است که در هنگام اجرای وَر می خواندند.

(۸) جمله پهلوی از نظر دستوری مغشوش است.

«ای کی گشتاسب، باشد که تو این خیم<sup>۱</sup> و این دین را که آزار دیده و زیر فشار و خسوار شده (؟)<sup>۲</sup> است، گردآوری کنی - یعنی بپذیری - باشد که تو ای فرمانروا، این خیم و این دین را که فرهنگ فرهنگهاست، نگاه داری - یعنی رواج دهی - باشد که تو این خیم را نگاه داری همچون ستون نوی که آسیا را نگاه می دارد. باشد که تو چون ستونی نگاهدارنده این دین باشی.»<sup>۳</sup> و پیروزی گشتاسب بر ارجاسب خیونی و دیگر آئیران<sup>۴</sup> در آن کارزار سخت، همانگونه که زردشت در دین<sup>۵</sup> به گشتاسب آموخته بود، از دین بسیار پیدا است.

۸ یکی (دیگر از معجزات اینکه) زردشت از نیکی<sup>۶</sup> بسیار، پزشکی و طبیعت شناسی و دیگر پیشه ها و هنرها را که از راه دانش ایزدی و بینش مینوی می توان (به دست آورد)، راز آمیز و کامل آشکار کرد؛ و از راه دین وردهایی<sup>۷</sup> را برای دور کردن بلا<sup>۸</sup> و شکست دادن دیو و پری<sup>۹</sup>، و بی اثر کردن جادوگری و پری گری،<sup>۱۰</sup> و درمان کردن بیماریها، و ستیز کردن با گرگها و خرفستران<sup>۱۱</sup>، و گشادن باران، و بستن تگرگ و سن و ملخ و سهم (؟)<sup>۱۲</sup> و دیگر آفتهای غلات و گوسفندان آموخت<sup>۱۳</sup>، و وردهای معجزه آمیزی نیز در مورد خواهش از خرداد

(۱) اخلاق، سرشت خوب.

(۲) در متن کلمه ای به صورت wkn<sup>۲</sup> یا hwkn آمده است که قرائت آن معلوم نیست. معنی پیشنهادی در متن بر اساس فحوای عبارت است.

(۳) غیر ایرانی، نك به فصل چهارم، بند ۸۹.

(۴) منظور کتاب اوستاست.

(۵) از روی خیرخواهی.

(۶) متن: نیرنگ.

(۷) متن «سبز» نك به فصل دوم، بند ۶.

(۸) پری: دیو ماده.

(۹) حیوانات موذی بویژه خزندگان وحشرات.

(۱۰) سهم به معنی ترس است، ولی ظاهراً در اینجا منظور آفت خاصی است.

(۱۱) تحت اللفظی: نمود (نشان داد).

و مرداد<sup>۱</sup> و وردهای دیگری که تا پایان پادشاهی ایرانیان به کار گرفته می‌شد و اکنون نیز برخی از آنها همراه با اندکی از معجزات آتشفها، بر جای مانده است، آموخته شد<sup>۲</sup>؛ ۱۵ بسیاری از آبهای خوب<sup>۳</sup> و مهره‌های معجزه‌آمیز<sup>۴</sup>، و درمان بیماریهایی که بیرون از اندیشه پزشکان بود، و بسیاری از رازهای مینوی و سپهری و هوایی و رازهایی که سود جهان را در بردارد، و به خرد ایزدی بدانها می‌توان رسید، بر مردمان آشکار کرد.

۱۱ معجزه دیگر خود اوستاست به سخنی که برتر از همه است، والاترین گفتارهاست و مجموعه‌ای از همه دانایی‌ها را برای جهان در بردارد.

۱۲ یکی (دیگر از معجزات اینک) : به پادش اینک گشتاسب دین را پذیرفت، امشاسپندان آمدند و این نوید را دادند که او (= گشتاسب) پسری چون پشوتن<sup>۵</sup> که فرمانروای فرخ، بیمرگ و بی‌پیری، بی‌نیاز از خوراک، دارنده تن بزرگ و نیروی کامل، پرفره و نیرومند و پیروزگر و همتای ایزدان است، پیدا کند. پشوتن به سوی کنگدز رود و در آنجا، چنانکه آفریدگار اورمزد برای او مقدر کرده است، فرمانروایی کند، و از این راه معجزه بزرگی بر بسیار کسان آشکار شود.

(۱) دو امشاسپند پاسبان آب و گیاه. نک به فصل دوم، بند ۱۷.

(۲) تحت اللفظی: پیدا کرده شد.

(۳) ظاهراً منظور مایعات یا معجونهایی است که خاصیت معجزه‌آمیز دارند.

(۴) منظور مهره‌هایی است که به عنوان تعویذ برای درمان بیماری و غیره به کار می‌رود.

(۵) نک به فصل چهارم، بند ۸۱.

(۶) تحت اللفظی: بیند.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

۲

دینکرد پنجم

\* ۲ \*

۱ زردشت در آن روشنی پاک، همانند امشاسپندان، از همان آغاز آفرینش به صورت «مینو» آفریده و پرداخته شد تا دین را هم به اختصار و هم به تفصیل، به تمامی، بی آنکه چیزی از آن را فروگذارد، در جهان رواج دهد.

۲ هنگامی که فرستاده شد تا در جامهٔ خاکی<sup>۱</sup> و هستی «گیتی»<sup>۲</sup> آشکار شود، فره بزرگ و روشنی در او چنان نمایان بود که در تخمهٔ جم. زمانی که پدر او پوروشسب با مادر او دوغدو پیوند کرد، تا زمانی که زردشت زاده شد و در ازنای زندگی هرگاه مادرش از خانهٔ خویش به جایی می‌رفت آن فره مانند شعلهٔ آتش، بلند و ستبر به سرزمین‌های دور روشنی و نور و فروغ می‌داد.

۳ جادوگران، پریان، ستمگران، کوی‌ها و گرپان و بسدکاران دیگر در هنگام زایش و کودکی او، چنانکه می‌دانیم، به قصد نابودی بر او تاختند، برخی

\* مطابق چاپ مدن ص ۴۳۴ تا ۴۳۷ شماره گذارینها براساس ترجمهٔ وست و موله است.

(۱) یعنی به صورت انسان.

(۲) به صورت مرئی در این جهان.

از آنان دچار مرگ شدند و برخی از کار افتادند و حتی دست برخی از آنان خشک گردید و برخی افلیج شدند و این بر همگان آشکار و هویدا شد. ۴ و حتی خویشاوندان جادوگر و دیوپرست پوروشسب از روی چاره‌خواهی، برای آزمایش او را پیش گرگها و دیگر ددان افکندند.

۵ همچنین پیدا است که چون بهمن در او جایگزین شده بود، در هنگام زایش خندید.

۶ چون به همسخنی اورمزد آمد و دین را پذیرفت، اهریمن و دیوان و درو جان بسیار برای ترساندن و آفت‌رسانی و ستیزه‌خواهی و کشیدن او به سوی خویش به نزد وی آمدند و همه کسانی که زردشت را پذیرفته بودند سرکوب شده و شکست‌خورده از نزد او باز گشتند، در حالیکه وی این سخن پاک را به زبان اوستایی اعلام کرده بود: خواست اورمزد برترین است<sup>۱</sup>، آراسته به زین - افزار است، در آن پاداش<sup>۲</sup> آشکار است، نیروی فرمانروایی دارد و در آن تجاوز وزیران اهریمن و پیروزی انجامین ایزدان و آنچه درباره این کارهاست، نشان داده شده است.

۷ و دیوان که پیش از آن آشکارا در جهان راه می‌رفتند، کاهش یافتند، در حالیکه کالبدشان شکسته شده بود. بدین گونه، گمراهان، فریفتگان و فریبندگان پنهان و پراکنده گشتند و سخت‌پیکاران<sup>۳</sup> با این کار ایمان آوردند.

۸ چون زردشت دین را از اورمزد به کمال پذیرفت، به نزد کی گشتاسب رام شاه<sup>۴</sup> و جهانیان رفت تا آنان را به دین آورد، و بسیار گونه فرّه‌کاری<sup>۵</sup> و

(۱) منظور دعای آهونورا است. نك به دینکرد هفتم، فصل چهارم، بند ۳۸.

(۲) تحت اللفظی مزد، یعنی پاداش کارهای نیک معلوم است.

(۳) کسانی که در پیکار (احتمالاً در پیکار دینی، در مجادلات دینی) سخت بودند.

(۴) لقب کی گشتاسب، یعنی شاهی که موجب شادی می‌گردد.

(۵) کارهایی که ناشی از داشتن فره بود.



پیروزی بر دیوان و درو جان (از خود) نشان داد. بسیار چیزهای نهفته‌ای را که در اندیشه گشتاسب شاه و بسیاری دیگر بود آشکارا بیان کرد. بخشی از تن جان - داری که افلیج بود، این بخش از تن را در برابر بسیاری از جادوگران، دیوپرستان و کسانی که با دیوان هم‌سخنی داشتند و فریفتگان و فریفتاران و سخت‌پیکاران دوباره جان داد.

۹ بر دو تن از معتقدان به دوازده ستاره که نامشان از دوازده اختر<sup>۱</sup> بود و همراه با فرزندان بابلی بودند که برای پرسیدن پرسشهایی از سر خدایان خونیرس<sup>۲</sup> آمده بودند، در جلد پیروز شد. در حالیکه آن گونه معجزه‌های شگفت‌انگیز «مینوی» و «گیتی» که از زمان جمشید به بعد مانند نداشت آشکار شد، بهمن، اردیبهشت، آتش و چندین مینوی خوب دیگر، به عنوان گواه همراه او نمایان شدند.

۱۰ پس از آنکه همه گفتار دین اورمزد را برای داوری و سنجش به گشتاسب و جهانیان با محاسبه‌ای هر چه شگفت‌تر عرضه داشت، آنگاه در برابر هم‌پیکاران که مخالف سخن او بودند، با دشمنی هر چه بیشتر<sup>۳</sup> ایستادگی کرد.

۱۱ و نیز چون زردشت با فرّه‌کاری<sup>۴</sup> در جلد پیروز شد و هر گونه نشانه‌ای که ویژه پیامبران و وحشوران<sup>۵</sup> است در او آشکار گردید، و چون با آوردن گواهی درست (مردم) به او گرویدند، رام شاه کی گشتاسب با وجود بیم

(۱) دوازده برج.

(۲) در تقسیمات جهان بدهفت کشور یا اقلیم، خونیرس کشور مرکزی است که ایران و یج یا ایران‌ویز یعنی سرزمین ایران در میان آن قرار دارد.

(۳) تحت اللفظی: چنان دشمنانه‌تر (خصمانه‌تر).

(۴) کارهایی که ناشی از فره بود.

(۵) آورندگان سخن، پیامبران.

از حیوانات که دشمن دین بودند، و بودن...<sup>۱</sup> پس از اینکه فره و راز بزرگ را دید، رواج دین را پذیرفت.

۱۲ همراه زریر، اسفندیار، فرشوشتر و جاماسب، مردمی چند از نیکان برجسته نیکوکار کشوری و خواص، خواست اورمزد و امشاسپندان و آرزوی آفریدگان را در رواج ناگزیر (= حتمی) دین آشکارا دیدند.<sup>۲</sup> ۱۳ سرانجام در پی تحریک و انگیزش دیوان، دیوپرستان بیشماري ستیزه جویانه به مقابله ایستادند و نبرد و کشتار بسیاری روی داد و دین در دوران آمیختگی در جهان به پاکی رواج یافت.<sup>۳</sup> ۱۴ در این دین پاک او، اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس پیداشوند که آن را از نو عرضه دارند و آن را کاملاً نظم دهند و از رواج کامل این دین اورمزد، همه آفریدگان نیک آسوده از دشمن و در آسایش کامل خواهند بود.

### ۳

۱ درباره آنچه از افزایش دین<sup>۴</sup>، پیش خردی و نیکی بسیار زردشت آشکار شده است و آشکار است و آشکار خواهد شد: برخی از آنها روشن است چون پیروزی کی گشتاسب و ایرانیان بر ارجاسب و حیوانات و دیگرانیران و چیزهای گونه گونه بیشمار در این باره، و دیگر تشخیص هایی که گشتاسب و اهل کشور درباره کارهای دیگری که لازم بود، داده اند.<sup>۵</sup> و کشتن تور برادر وریش خود زردشت را<sup>۵</sup>.

(۱) در متن کلمه ای آمده است که قرائت آن روشن نیست.

(۲) تحت اللفظی: بود، (ایجاد شد)

(۳) تحت اللفظی: برفت: رواج یافت، منتشر شد.

(۴) در ترجمه سپنته spenta به کار رفته است که معمولاً آن را تقدس ترجمه می کنند.

(۵) آنچه پس از این آمده است، مربوط به حوادث پس از زردشت زردشت است.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

۳

دینکرد نهم

\*فرگرد ۱ نخست آسراپایتیش<sup>۲</sup>

- ۱ درباره پرسش میدیوماه<sup>۳</sup> از زردشت درباره چگونگی زایش زردشت و آمدنش به دین ۲ و پاسخ زردشت درباره برخورد ستیزه‌جویانه دو مینوی زندگی بخش و مرگ آفرین در هنگام زایش او
- ۳ این نیز ( در دین پیسداست ) که چون مادرش باردار شد، سر و شانه زردشت را آردویسور<sup>۴</sup>، بر و پشت او را آهریشونگک<sup>۵</sup>، سینه و روده‌هایش را مینوی بخشندگی نگاه می‌داشتند. دین<sup>۶</sup> پهلوی و فره کیانی سینه او را نوازش می‌کردند<sup>۷</sup>.
- ۴ زردشت در هنگام زایش سر بزرگش مینوانه (به اورمزد) گفت که: « تو

\* مطابق چاپ مدن، صفحه ۸۱۸ تا ۸۲۱. شماره گذارینها بر اساس ترجمه و ست است.  
(۱) فصلهای هر بخش اوستا، فرگرد نامیده می‌شود.

2) Āsrapāitiš

- (۳) پرس عموی زردشت و نخستین کسی که به دین او گروید.  
(۴) Ardwišūr ایزد بانوی آبها، ناهید یا اناهیتا.  
(۵) Ahrišwang به معنی آشی خوب، ایزد بانوی برکت و دارایی.  
(۶) در اینجا منظور «مینو» یا ایزد بانوی دین است.  
(۷) تحت اللفظی: مالیدند.

ای سرورِ مورد آرزو<sup>۱</sup>، تو که زوت<sup>۲</sup> هستی، به من بگو.» و اورمزد بدو پاسخ داد که: «از پارسایی آنچه به پارسایان آگاهی می‌دهد، می‌گویم. تو پر ارج‌ترین و مقدس‌ترین و آگاه‌ترین هستی، باشد که دین مزدیسنان را به همه آفریدگان اعلام کنی.»

۵ با آن گفتار، مینوانه تیری به دیوان رسید همانند تیری که به دست گشتاسب دلیر آزاده جنگجو، خشمگینانه به سوی زره‌های (دشمنان) انداخته شد تا به آنان بخورد. ۶ گنامینو (= اهریمن) به دیوان گفت: «بدا بر شما دیوان، نابود می‌شوید.»

۷ زردشت هنگامی که گفت: «سرورِ مورد آرزو»<sup>۳</sup>، سالاری دیوان را انکار کرد. دیوان برای آسیب رساندن به زردشت تاختند، و ایزدان مینویی در برابر آنان ایستادند تا آن ضربت را از زردشت باز دارند. ۸ بار دوم گفت که: «دین سود-مندان<sup>۴</sup> به آنجا رود که در آن، بنا بر پارسایی، نیکوکاری را شادمانی باشد.»<sup>۵</sup> با آن گفتار، ده برابر گفتار نخستین، مینوانه به دیوان تیر رسید و آنان برای آسیب رساندن به زردشت، بر تاختند. و ایزدان مینویی در برابر آنان ایستادند و آن ضربت را از زردشت باز داشتند. ۹ زردشت بار سوم در هنگام زایش بازوانش گفت که: «در هنگام زایش باید قانون هستیهای نخستین را نگریست، و به (کمک) پیشوا<sup>۶</sup> باید کردار را نظم بخشید.»<sup>۷</sup> با آن گفتار، صد برابر گفتار نخستین، مینوانه به دیوان تیر

### 1) ahū kāmāg

(۲) مهمترین مقام روحانی، در هنگام اجرای آیین دینی یسنا. خواندن دعا بر عهده او و پاسخ

دعا بر عهده راسپی است. نک بداحمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، ص ۱۵۵ و بعد.

(۳) نک به بند ۴.

(۴) این کلمه ترجمه سوشیانس اوستایی است.

(۵) ترجمه پهلوی یسن ۳۴، بند ۱۳.

(۶) در متن: رَد.

(۷) برگرفته از یسن ۳۳، بند ۱.

رسید. و آنان برای نابودی زردشت تاختند و ایزدان مینویی دیوان را از زردشت باز داشتند.

۱۵ هنگامی که همه تن زردشت زاده شد، آسیب در دیوان افتاد و دیوان به شتاب به دوزخ باز دویدند و روشنی در آفریدگان افزوده شد و همه آفریدگان سپنمینو<sup>۱</sup> شاد شدند و نیکبختی خویش را اعلام کردند. ۱۱ اورمزد زردشت را با شادمانی گرفت و از او پشتیبانی کرد. آردویسور و آهریشونگ و فره کیانی، تن زردشت را نوازش کردند.<sup>۲</sup> ۱۲ اورمزد به زردشت گفت که: «بیندیش به دانا». و زردشت مینوانه در پاسخ گفت: «مزدیسنی ام و مزدیسنی زردشت را بزرگ می-دارم، یعنی فرستاده اورمزدام و اورمزد را می پرستم.» ۱۳ اورمزد به زردشت گفت که: «ایزدان را بستای و پیوستگی شان را بخواه و دیوان را نکوهش کن و جدایی از آنان را دوست بدار. اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک داشته باش<sup>۳</sup> و از اندیشه بد و گفتار بد و کردار بد بپرهیز.» همچنین درباره پرستش کردن ایزدان با بینش<sup>۴</sup> و پاداش آن، و درباره نزار نکردن نیکان، و درباره پدران آموختن دین، و بخشندگی کردن به دین پذیرندگان، و برنگشتن از دین برای دوستی تن و جان اندرز داد. ۱۵ زردشت مینوانه آن اندرز را پذیرفت و اورمزد را به آفریدگاری و خدایی و نیکی بسیارش و امشاسپندان و دیگر آفریدگان را هر يك جداگانه برای گوهر<sup>۵</sup> و فره شان ستایش کرد.

۱۶ آنگاه گنامینو به سبب رنجی که برده بود، کینه جو یانه گفت که: «برای آزار پیامبر تو ۹۹۹۹۹ جادوگر و ۹۹۹۹۹ گرگ بچه و ۹۹۹۹۹ بدعت گذار

(۱) مینوی افزاینده یا روح مقدس، از صفات ذاتی اورمزد.

(۲) تحت اللفظی: مالیدند.

(۳) تحت اللفظی: کن.

(۴) تحت اللفظی: بینا یانه.

(۵) تحت اللفظی: ماده.

۱۷ اورمزد به زردشت گفت که: «این دین را استوار نگاهدار، چون با این دین همراه باشی، من که اورمزدام با تو باشم. خرد از همه چیز آگاه تر باشم. میدیوماه و پَرَشَت گاو<sup>۱</sup> و سین<sup>۲</sup> و کی گشتاسب و فرشوشتر<sup>۳</sup> و جاماسب، که آشکارا (به دین) عمل می کنند و از روی میل نیکوکاران را آموزش می دهد، و همچنین مردم دیگری که به خویشکاری خویش عمل می کنند یا نمی کنند، به شاگردی تو رسند. کارهای نیک ایشان و سپاس ایشان از آن تو باشد.»

۱۸ نیز دربارهٔ اینکه اورمزد دین را به صورت «گیتی» به زردشت نشان داد، و زردشت دین را پذیرفت تا آن را به یاد بسپارد و باور داشته باشد، و زردشت اَهُونور سرود.

(۱) پَرَشَت گاو از پیروان زردشت که نام او در فروردین یشت، بند ۹۶ آمده است.

(۲) نك به گزیده های زادسپرم، فصل ۲۵، بند ۱۱.

(۳) نك به گزیده های زادسپرم، فصل ۲۵، بند ۶.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

بخش دوم

گزیده‌های زادسپرم



\* دربارهٔ پیدا شدن فره زردشت، حتی پیش از زایش

۱ چنین پیداست که چهل و پنج سال پیش از آنکه زردشت به هم سخنی (اورمزد) رسد، هنگامی که (فرینی) مادر زردشت را که دوغدو می نامیدندش، به دنیا آورد، (فره زردشت) به شکل آتش، از روشنی بی آغاز فرود آمد و به آن آتشی که در پیش او<sup>۲</sup> بود آمیخت، فره از آن آتش در مادر زردشت آمیخت و آن فره سه شب در اطراف همهٔ گذرگاههای خانه به صورت آتش پیدا بود ۳ و رهگذران پیوسته روشنیهای بزرگی را می دیدند. ۴ هنگامی که دوغدو پانزده ساله شد، به علت آن فرهای که در او بود، چون راه می رفت، فروغ از او می تابید.

\* - مطابق چاپ انکلساریا، ص ۵۱ به بعد.

(۱) فرینی یا فرین ظاهراً نام مادرِ مادرِ زردشت است. همین نام در اوستا برای دختر زردشت ذکر شده است. احتمالاً نام مادر بزرگ را بردختر نهاده اند. در دینکرد، نام

مادرِ مادرِ زردشت زویش ذکر شده است. نک به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۳.

(۲) یعنی در پیش فرینی، مادر دوغدو.

## دربارهٔ تکوین<sup>۱</sup> زردشت که فرَوَهَر<sup>۲</sup> اوستوده باد

۱ (چنین پیدا است) که فرَوَهَرش در هوم<sup>۳</sup> و فره‌اش در شیر گاو آفریده شد. چون پدر و مادر آن را خوردند، آنگاه تکوین زردشت انجام گرفت. چنانکه تفصیل آن در کتابی که در شرح «یزش»<sup>۴</sup> است بیان گردیده است.

دربارهٔ رسیدن نسب زردشت به اورمزد از طریق دو تن که برترین هستند، از میان موجودات گیتی از طریق جمشید و از میان موجودات مینو از طریق نریوسنگ<sup>۵</sup>

## نسب‌نامهٔ زردشت<sup>۶</sup>

زردشت (پسر) پوروشسپ (پسر) پرترسپ<sup>۷</sup>، (پسر) اوروتسپ<sup>۸</sup> (پسر)

(۱) تحت اللفظی: انبوسش از انبوسیدن: به وجود آمدن.

(۲) نك به قبل ص ۳۷.

(۳) نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۱۴.

(۴) کتابی است که از چگونگی آن اطلاعی در دست نیست. یسنا یا یزیش یعنی ستایش کردن و خصوصاً نام مهمترین آیین زردشتی است. نك به احمد تفضلی، ترجمهٔ مینوی خرد، تعلیقات، ص ۱۰۵.

(۵) نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲۱.

(۶) نامهایی که در این نسب‌نامه آمده با آنچه در دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۰ ذکر شده تفاوتی دارد. آوانویسی این نامها در مواردی حدسی است.

7) Partarasp

8) Urvatasp

هیچتسپ (پسر) چیخشنوش (پسر) پیترسپ (پسر) آرجت آرشو<sup>۱</sup> (پسر) خردز<sup>۲</sup>  
 (پسر) سپیمان (پسر) وایدیشت (پسر) ایزیم<sup>۳</sup> (پسر) فراه<sup>۴</sup> (پسر) آرغ<sup>۵</sup>  
 (پسر) دوزسرو (پسر) منوش چهر (پسر) منوش خوزور (پسر) منوش خورناک پسر  
 منوش (پسر) نریوسنگ فرستاده اورمزد، که مادرش دختر ویزگ (دختر) ایریگ  
 (دختر) ثریگ (دختر) بیتگ (دختر) فرزوشگ (دختر) زوشگ (دختر) فرگوزگ  
 (دختر) گوزگ (دختر) ایرج (پسر) فریدون (پسر) آسفیان تا آخر ده (پشت)  
 آسفیان (پسر) جم (پسر) ویونگهان (پسر) اینگهان (پسر) آنگهان (پسر) هوشنگ  
 (پسر) فراگ (پسر) سیامک (پسر) مشی (پسر) گیومرت.

## ۸

### درباره ستیز سخت دروچ برای ازمیان بردن زردشت

۱ هنگامی که زایش اونزدیک شد، اهریمن دیو تب و دیو درد و دیو باد،  
 هر یک را با صد و پنجاه دیو، برای کشتن زردشت فرستاد. ۲ و آنان به صورت  
 «مینوی»<sup>۶</sup> پیش مادر زردشت رفتند، و اواز تب و درد و باد آزرده شد.  
 ۳ در یک فرسنگی آنجا جادوگری بود به نام سترگ<sup>۷</sup> که از همه  
 جادوپزشکان برتر بود. مادر زردشت به امید اینکه آن جادوگر کاری برای او

1) Arejař.aršu

2) Xaredhar

3) Ayzim

۴) Frāh این نام در فهرست دینکرد نیامده است.

۵) Argh در نسخه‌ای از زادسپرم ارج و در فصل دهم، بند ۱۵ همین کتاب درج (به جای

ارج یا ارغ) و در نسب‌نامه دینکرد ایرج (به جای ارج) و در مسعودی، هروج، بند

۵۴۷، ارج یا هرج، و در طبری، یکم، ۶۸۱ و ۶۸۲ رج و ۵۳۳ رج آمده است.

۶) به صورت نامرئی.

7) Starag

انجام دهد، از جای برخاست و به راه افتاد. ۴ فرستاده اورمزد بانگ بر آورد که: «به پیش جادو گرمرو، چه جادوگران درمان کننده تو نیستند، بلکه به خانه بازگرد و دست بشوی و آن را به روغن گاوی که بر آتش برده شده، بمال و همیزم و بوی (خوش) بر بچه‌ای که در شکم داری بسوزان ۵. ۲ دوغدو همانگونه کرد و تندرست شد.

۶ اهریمن بار دیگر همه همکاران و هم‌زوران<sup>۳</sup> خویش را فرستاد. آنان راهی (برای نابودی زردشت) نیافتند و بازگشتند ۷ و گفتند که: «از آنجا که از هر سویی آتش بود راهی نیافتیم، زیرا هر که را یار بسیار باشد، او را دشمن نباشد.»

۸ در همان شبی که زردشت زاده شد، اهرمن سپاهدانی برگزید و لشکر آراست؛ برخی گویند با هزار و برخی گویند با دو هزار دیو، تازان و زدوخورد کنان به نبرد پرداختند. عمل مقابله از سوی ایزدان اساساً برعهده فره بود که در هنگام زایش او به صورت آتش آشکار شد؛ ۹ و چون پرتو و فروغ آن تاجاهای دور می‌تافت، دیوان راهی (برای نابودی او) نیافتند.

۱۰ سرانجام اهرمن آکوَمَن<sup>۴</sup> را فرستاد و گفت که: «تو مینوترین<sup>۵</sup> هستی، تو از همه به من نزدیکتری<sup>۶</sup>، به اندیشه زردشت داخل شو تا او را بفریبی. اندیشه او را به سوی ما دیوان برگردان. ۱۱ اورمزد بهمن را به مقابله او فرستاد.

(۱) احتمالاً منظور نریوسنگ است.

(۲) منظور سوزاندن بویهای خوش بر آتش است و دادن دود آن به بچه‌ای که در شکم است.

(۳) نیروهای متحد خویش.

(۴) آکوَمَن Akōman، به معنی «اندیشه بد»، دیو مقابل بهمن «اندیشه نیک» است.

(۵) مینو در مفهوم وجود نامرئی و نامحسوس، چه موجود ایزدی و چه دیوی.

(۶) تحت اللفظی: تو اندرون‌ترین هستی.

۱۲ آگومَن پیش از آن آنجا بود و به در خانه آمده بود و می‌خواست داخل شود. ۱۳ بهمن چاره‌جویانه بازگشت و به آگومَن گفت که: «داخل شو.» ۱۴ آگومَن اندیشید که: چیزی را که بهمن به من گفت، نباید بکنم و بازگشت. بهمن داخل شد و خود را با اندیشهٔ زردشت در آمیخت. ۱۵ زردشت بخندید، زیرا بهمن «مینوی» شادی آفرین است.

۱۶ هفت جادوگرد پیش او نشسته بودند؛ از نوری که در خانه با درخشندگی دیده می‌شد و از خندیدن او به هنگام زایش نه چون دیگر مردم که به هنگام زایش می‌گریند، ترسیدند. ۱۷ در همان هنگام زایش، پیشوایی دین را از اورمزد پذیرفت. ۱۸ چنانکه در دین گفته شده است که: به هنگام زایش او (اورمزد) گفت که: «چون تو که «زوت»<sup>۱</sup> هستی و آهو کامه‌ای<sup>۲</sup> - یعنی پیشوای آفریدگان هستی - برای من بگو<sup>۳</sup> - یعنی باید پیشوا باشی.»

۱۹ چون زردشت تن این جهانی داشت، به گفتار این جهانی سخن گفت و اورمزد مینوانه<sup>۴</sup> به او پاسخ گفت. (زردشت گفت) که: «به عنوان پیشوا - یعنی نیکوکارانه - پارسایان را از هرگونه پارسایی آگاهی‌ها دهم - یعنی «دستور»<sup>۵</sup> توام -»

۲۰ روز دیگر پوروشسب رفت و از جادوگرانی که در آنجا آموزگار به شمار می‌آمدند پرسید که: «چیست که کودکان به هنگام زایش بگریند و چیست که بخندند؟» ۲۱ آنان پاسخ دادند که گریستن‌شان از آن است که وجود مرگ را

(۱) نك به دینکرد، نهم، فصل بیست و چهار، بند ۴.

(۲) نك به ص ۱۲۰

(۳) یعنی دین مرا تبلیغ کن.

(۴) به سخنی که خاص موجودات مینویی (آن جهانی) است.

(۵) «دستور» یعنی پیشوای دینی.

در پایان کار می‌بینند، و خندیدن شان از آن است که پارسایی خویش را می‌بینند.»

۹

درباره برادران زردشت و پنج برادر گَرب اوسخشان<sup>۱</sup>  
پسر....<sup>۲</sup> که دشمنان آنان بودند

۱....<sup>۲</sup> از کخرید<sup>۳</sup> زاده شد و کخرید از خشم<sup>۴</sup> و منوشک که خواهر  
منوچهر بود زاده شد.<sup>۵</sup> ۳ در آن زمان که زردشت زاده شد پنج برادر بودند که  
نامشان برادر و خش<sup>۶</sup>، برادر ویشن<sup>۷</sup>، تور برادریش<sup>۸</sup>، ازان<sup>۹</sup>(?) و نسَم<sup>۱۰</sup>(?) بود.  
۳ پنج برادری آنان همانند پنج برادری فرزندان پوروشسب بود؛ تور برادریش که  
با زردشت دشمن تر بود میانی بود، و زردشت هم (فرزند) میانی بود. ۴ آن چهار

(۱) اوسخشان ظاهراً جمع یا نسبت به اوسخس است. نک به توضیح این کلمه در  
دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷.

(۲) در متن کلمه‌ای آمده است که ظاهراً نام خاص است و قرائت آن روشن نیست.

(۳) کخرید (koxrīd یا kaxrīd) ترجمه کلمه اوستایی kaxvareša به معنی جادوگر  
است. نک به دارمستتر، زند اوستا، ج ۱، ص ۳۸۴ و در اینجا نام خاص گرفته شده است.

(۴) منظور دیو خشم است.

(۵) در مورد این بخش اسطوره نک به کریستن سن، «هنو» در کتاب نخستین انسان و نخستین  
شهریاد دلتاریخ افسانه‌ای ایرانیان، جلد دوم، ترجمه و تحقیق ژالد آموزگار - احمد تفضلی،  
۱۳۶۸، ص ۵۱۳ به بعد.

6) Brādarwaxš یا Brādaruxš

7) Brādarōišn

8) Brādarēš (= Brādarōrēš در دینکرد)

6) Azān یا Hazān (?)

10) Nasm یا Wasm (?)

برادر زردشت، دوتن پیش از او بودند، به نامهای رتوشترا<sup>۱</sup> رنگوشترا<sup>۲</sup> و دوتن پس از او بودند، (به نامهای) ودریگا<sup>۳</sup> و هنددیش<sup>۴</sup>. ۵. میانی بودن زردشت به این معنی است که او در میان دادخواهان و مدافعان قرار داشت، و در زمانه‌ای آفریده شد که سه هزار سال پیش از او، (از عمر جهان) گذشته بود و سه هزار سال پس از او (مانده بود)<sup>۵</sup> تا دربارهٔ چگونگی آنچه گذشته است، به طبقات (چهار - گانهٔ مردم) آموزش دهد و به آفریدگان فرمان دهد که در آنچه پیش آید، چگونه عمل کنند. ۶. چنانکه در گاهان گفته شده است که: «ای اورمزد، این هر دو را از تو می‌پرسم، آنچه تا کنون روی داده است و آنچه پس از این (روی خواهد داد)».

## ۱۰

### دربارهٔ آزمایشی که دربارهٔ او انجام شد و بر اثر معجزه، نشان پیامبری ایزدی در او دیده شد

۱. چنین پیدا است که روز دوم زایش او، پوروشسب از آن پنج برادری که از تخمهٔ کَرَب‌ها بودند، یکی را خواند و گفت که: «نشان و علامت پسر من زردشت را بنگر». ۲. (آن کَرَب) رفت و پیش زردشت بنشست، و سر او را (گرفت) و سخت پیچید تا کشته شود و از جادوگران که از زردشت ترس و دل‌نگرانی داشتند

- 1) Ratuštar
- 2) Ranguštar
- 3) Wadarīgā
- 4) Hindadiš

۵) منظور شش هزار سال یا دو دورهٔ سه هزار سالهٔ دوران جهان کنونی است که با حملهٔ دوم اهریمن آغاز شد و تا پایان جهان ادامه دارد و زردشت در میان این دو دورهٔ جهانی آفریده شده است.

پاسبانی کرد تا ایمن شدند .

۳ از آنجا که اورمزد در آن ده شب، اسپندارمد و آردویسور<sup>۱</sup> و فروهر مقدس مادگان<sup>۲</sup> را برای اقامت به زمین فرستاده بود، از آن کرب آزاری نرسید و دست او خشک شد. ۴ آن جادوگر بر اثر آن بلایی که از کار خود او بدو رسیده بود، جان زردشت را از پوروشسب درخواست کرد. ۵ همان دم، پوروشسب زردشت را گرفت و او را به کرب داد که: « آنچه خواهی بدو کن.»

۶ آن کرب او را گرفت و به پای گاوانی که در راه، به سوی آب می رفتند، افکند. پیشرو گاوان آن رمه نزدیک زردشت ایستاد و صد و پنجاه گاوی را که از پس وی می رفتند، از او بازداشت. پوروشسب او را گرفت و به خانه برد. ۷ روز دوم او را به پای اسبان افکند، پیشرو اسبان نزدیک زردشت ایستاد و صد و پنجاه اسبی را که از پس وی می رفتند، از او بازداشت. پوروشسب او را گرفت و به خانه برد.

۸ روز سوم برای او هیزمی فراهم آوردند و زردشت را بر آن نهادند. آن کرب آتش برافروخت، اما به هیچ روی آتش او را نسوزانید، و آن نشان آزمایشی بود که در آن پیروز شد.

۹ روز چهارم او را به آشیان گرگ افکندند. ۱۰ گرگ در آشیان نبود. چون خواست که به سوراخ باز آید و بیست و چهار گام (پیش) آمد، در همان حال ایستاد و درجا خشک شد. ۱۱ به هنگام شب بهمن و سروش<sup>۳</sup> مقدس، میش کروشک<sup>۴</sup>

(۱) آردویسور: ایزد بانوی نگهبان آبها.

(۲) روح نگهبان موجودات ماده.

(۳) سروش یکی از ایزدان مهم زردشتی است. ایزدی است که از یک سو دعاها و نیایشهای مردمان را می شنود و آنها را به اورمزد می رساند و از سوی ایزد نظم و اداره درست است.

(۴) نک به دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۱۷.



شیرده<sup>۱</sup> را به سوراخ بردند و تا (هنگام) روز قطره قطره به زردشت شیر می داد.

۱۲ بامداد، مادر زردشت به این امید که استخوانهای (او) را از سوراخ بتواند بیرون بیاورد، به آنجا رفت. ۱۳ کروشک بیرون آمد و پیش دوید.

۱۴ مادر اندیشید که «گرگ است» و گفت که: «او را بخوردی، با وجود سیری از او (هنوز) اینجا مانده ای؟» و پیش رفت و چون زردشت را تندرست دید، او را برگرفت و گفت که: «ترا حتی به بهای زندگیم به کسی نمی دهم، همانطور که دوده راغ و نوذر اینجا به هم نمی رسند<sup>۲</sup>. ۱۵ این دو در آذربایجان، در مغان اند که در شصت فرسنگی چیچست<sup>۳</sup> است، زردشت از راغ و گشتاسب از نوذر بود، از این رو، از این دوده، راغ به نام ارغ<sup>۴</sup> (?) پسر دُورسرو پسر منوچهر است که زردشت از تخمه او بود و نوذر به نام نوذر پسر منوچهر است که گشتاسب از تخمه او بود. ۱۶ این نشانه ها در هنگام زایش او پیدا شد.

۱۷ روزی یکی از آن پنج برادری که از کربها بودند، زردشت را دید. دیرزمانی به بالا، به پایین، به همه سو، به گرداگرد نگریست. ۱۸ پوروشسب پرسید که: «چرا به بالا نگریستی، چرا به پایین نگریستی و چرا به هرسو نگریستی؟» ۱۹ آن کرب چنین پاسخ داد: «برای این به بالا نگریستم چون دیدم که فره این (کودک) به آسمان بالا می رود و از گفتار این (کودک) است که روانهای مردمان به بهشت روند، و برای این به پایین نگریستم که دیدم که از کردار این (کودک) دیوان و درو جان و جادوگران و پریان در زیر زمین پنهان شوند، و شکست خورده به دوزخ افتند، و برای این به هرسو نگریستم که دیدم گفتار این (کودک) همه زمین را فراگیرد و

(۱) تحت اللفظی: شیر پستان، یعنی پستانش شیر داشت.

(۲) در مورد این ضرب المثل نك به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۵۱ و فصل سوم، بند ۱۹.

(۳) چیچست دریاچه اساطیری است که بعدها آن را با اورمیه یکی دانسته اند.

(۴) این نام در دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۵ به صورت «ایرج» یا «ایرز» و در زادسپرم

فصل هفتم، به صورت ارج یا ارغ آمده است. نك به زادسپرم، فصل هفتم، ح.

و چون چنین شود، بنا بر قانون هفت کشور، کسی قبایی از هفت پوست می پوشد<sup>۱</sup> که فره هفت امشاسپند با آن باشد.

۳۰ تور برادر و خوش پیش رفت. چون به سوی چپ رفت، زردشت به طرف راست گریخت<sup>۲</sup>، و چون او به سوی راست رفت زردشت به سوی چپ گریخت و با این کار زردشت خود را از تور برادر و خوش پنهان کرد و وی به زردشت دست نیافت.

## ۱۱

### درباره ناسازگاری<sup>۳</sup> او با پدر و مادر

۱ این نیز پیداست که دیوان به گروه جادوگران و همفکران (آنها) بانگ بردند که: «فرزند پوروشسب پیشعور و کم خرد و از درون تباه<sup>۴</sup> است. به هیچ کس از مردان و زنان توجه نمی کند و آموزش نمی پذیرد.»

۲ به پوروشسب آگاهی رسید و پوروشسب به زردشت گفت: «می اندیشیدم که مرا پسری زاده شد که روحانی و سپاهی و کشاورز شود، حال آنکه تو کم خرد و از درون تباه هستی. به نزد کرب‌ها برو، تا ترا درمان کنند.»<sup>۳</sup> زردشت پاسخ داد: «چنین بیندیش که پسر تو روحانی و سپاهی و کشاورز است.»

۴ به فرمان پوروشسب دو اسب بر گردونه بستند و (زردشت) همراه پورو- شسب روانه شد. ۵ چون به آن جای<sup>۵</sup> آمدند، پوروشسب داستان را آنگونه که بود پیش کرب پی از آن پنج برادر گفت. ۶ آن جادو گرجامی برگرفت و در آن ادرار

(۱) روشن نیست که این شخص خود زردشت است یا کس دیگری.

(۲) تحت اللفظی: تاخت.

(۳) در متن ناهما هنگی، یعنی اندیشه‌های او با اندیشه‌های آنان ناهما هنگ بود.

(۴) منظور اینست که مغزش معیوب است.

(۵) منظور محل اقامت کرب‌هاست.

کرد و گفت: «باشد که پسر تو این را بخورد تا تندرست شود.» ۷ با این کار، بر آن بود که سرشت زردشت همچون سرشت آنان گردد. ۸ زردشت به پوروشسب گفت که: «(این جام را) به آن کسی که پشتیبان و پیشوای تست باز ده.» و برخاست و به جای (خویش) باز گشت.

۹ زردشت در راه آن دو اسب را برای (رفع) تشنگی آب داد و اندیشید که: «رفتن من به خانه کَرَب‌ها بیهوده بود، جز این يك (کار) که با آب دادن به اسبان، بر روان خویش افزودم.»<sup>۲</sup>

## ۱۲

### دربارهٔ اعتراض او به بدان

۱ این نیز پیدا است که روزی دُورَسرو کَرَب<sup>۳</sup> که یکی از پنج برادر بود، به خانه پوروشسب آمد. ۲ پوروشسب جامی از شیراسب پیش او نهاد و گفت که: «بر این دعا بخوان.»<sup>۴</sup> ۳ زردشت به مخالفت با پوروشسب برخاست که: «من دعا می‌خوانم.» ۴ پوروشسب گفت که: «او باید بخواند.» و سه بار باهم به بحث پرداختند. ۵ زردشت بر ایستاد و با پای راست بر آن جام زد و آن را بریخت. ۶ و گفت: «پارسایی را می‌ستایم<sup>۵</sup>، مردان و زنان پارسای درویش را می‌ستایم؛ ای پوروشسب، بهره به کسی برسان<sup>۶</sup> که شایستهٔ آن است.»

(۱) تحت اللفظی «دادستان کرد»: «قضاوت کرد، رأی داد، نظر داد.»

(۲) منظور اینست که بر کارهای نیک خویش افزودم.

(۳) در مورد پنج برادر کَرَب نك به فصل یازدهم زادسپهر.

(۴) شیری که برای تهیهٔ «زوهَر» در آیین یَسنا به کار می‌رود، باید «تقدیس» (= دعا خوانده) شود.

(۵) نك به دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۴.

(۶) تحت اللفظی: «آرای» به معنی «مهیاکن، آماده ساز».

۷ دُورَسرو به زردشت گفت: «چون تو نخست بهره و روزی را به دورافکندی<sup>۱</sup>، من نیز هر دو چشم خود را بر تو اندازم<sup>۲</sup> و ترا بکشم.» ۸ زردشت در مخالفت با او گفت که: «من با کامل اندیشی با هر دو چشم بر تو بنگرم و ترا نابود کنم.» ۹ آنان دیر زمانی بانگاه تیز<sup>۳</sup> (؟) به یکدیگر نگریستند، و به سبب آنکه زردشت سرشت ایزدی داشت، بر جادوگری او چیره شد ۱۰ دُورَسرو آشفته شد و اسب خواست و گفت که: «در برابر این (شخص) ایستادگی نتوانم کرد.» بر اسب نشست. چون اندکی رفته بود، از درد گران از اسب بیفتاد و مرد و فرزند و فرزندان فرزند او در همان جای مردند.

### ۱۳

#### در باره اینکه آرزومند پارسایی بود

۱ چنین پیداست که: چون زردشت پانزده ساله شد، پسران پوروشسب بهره خویش را از پدر خواستند، و پوروشسب بهره آنان را بدیشان بخشید، ۲ در میان جامه‌ها کُستی<sup>۴</sup> ای<sup>۴</sup> بود دولایه که پهنای آن سه انگشت<sup>۵</sup> بود و سه بار می‌شد آن را به دور کمر پیچید، زردشت آن را برگزید و آن را بست. ۳ این از راهنمایی‌های بهمن بود که در هنگام زایش او به اندیشه‌اش آمد و اندیشه او را در آن زمان بر هر چه نه بر آیین بود بیست و بر هر چه به آیین بود، سخت گرم داشت.

(۱) یعنی مرا از بهره‌ای که در اجرای آیین یسنا داشتم، محروم کردی.

(۲) تحت اللفظی: دو چشم بر تو برم یعنی به تو نظر بد اندازم.

(۳) در متن: آتوز (؟)

(۴) کُستی: کمر بند دینی زردشتیان که دارای ۷۲ نخ است و نخهای آن دوبار تابیده می‌شود.

(۵) در این مورد نك به کتاب شایست نشایست، فصل چهارم، بند ۲. در یکی از نسخه‌های زادسپرم به جای سه، چهار آمده است.

## در باره سرشت بخشایشگر و بردبارانه او

۱ این نیز پیداست که: رودی بود که آن را «برهنه زن» یا «هان»<sup>۱</sup> می خواندند، از آن رو که، به سبب ستبری و تندی آن رود، زن نمی توانست از آن بگذرد مگر اینکه برهنه شود، و مردم پیر به سبب ناتوانی، به نیروی خویش نمی توانستند از آن بگذرند. - چنین در دین (آمده است که) هر که پنجاه سال دارد، «هان» (= پیر) خوانده می شود. ۲ زردشت به کرانه آن آب آمد و از زن و مردم پیر هفت تن آمده بودند؛ وی همچون پلی (شد) و آنان را به آن سوی برد. ۳ و این نشان این بود که او برای کسانی که کار نیک می کنند همچون پلی است - یعنی آنها را (از روی پل<sup>۲</sup>) به سوی بهشت می گذراند.

## در باره سرشت بخشندگی او

۱ (این نیز) پیداست که: علوفه ای که پوروشسب برای ستوران انباشته بود، در تنگسالی از روی بخشایش، نه تنها به ستوران پوروشسب، بلکه به ستوران دیگری که بر اثر تنگسالی از گرسنگی دم یکدیگر را می خوردند به فراوانی بداد.

## در باره اینکه آرزوی گیتی را رها کرد و راه پارسایی برگرفت

۱ این نیز پیداست که: چون بیست ساله شد، برخلاف خواست پدر و مادر،

(۱) در اوستا hana به معنی برهنه.

(۲) منظور پل چینود است که حد فاصل این جهان و جهان دیگر است و پس از مرگ همه باید از آن بگذرند.

از آنان روی برگرداند و از خانه بیرون رفت. ۲ و پرسید که: « کیست که بیشتر از همه خواهان پارسایی است و پرورنده درویشان است؟ » ۳ گفتند که: « کوچکترین پسر تور اورویتودا<sup>۱</sup> است که هر روز جامی آهنین که به بلندی اسبی است پر از نان و شیر و دیگر غذاها می کند و به درویشان می دهد. » ۴ زردشت به آنجا رفت و برای همیاری و پرورش درویشان، به اندازه دو مرد بسیار بزرگ، غذا برای درویشان برد، و به کار آمد.<sup>۲</sup>

## ۱۷

### درباره بخشایندهی او نه تنها بر مردمان، بلکه بر دیگر آفریدگان

۱ این نیز پیداست که: سگی دید که هفت بچه زاییده بود و سه روز بود که هیچ غذا نیافته بود و هر چه می دید، دهان بدان می برد و نزدیک به بیهوشی بود. ۲ زردشت چاره کرد و شتابان برای او نان برد، چون برد، سگ مرده بود.

## ۱۸

### درباره اینکه زن خوبی را بنابر آرزوی خود و خواست پدر و مادرش برگزید و پیش از آنکه زن شایسته خویش را بیابد، نطفه خویش را با کسی نیامیخت

۱ این نیز پیداست که: چون پدرش برای او زنی خواستگاری کرد، زردشت با زن به گفتگو پرداخت که: « روی به من بنمای، تا چهره و هیئت و شکل او را

(۱) Urwaitōdā در دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷، این نام به صورت اوروایتادینگ آمده است.

(۲) تحت اللفظی: کار کرد، مؤثر واقع شد.

ببیند و نیز بداند که چهره او خواستنی است یا نه. ۲ زن روی از او برگردانید.  
۳ زردشت گفت: «کسی که دیدار از من باز گیرد، مرا حرمت نگزارد.»

## ۱۹

درباره اینکه پند را حتی از بدکاران و کودکان هم به آسانی  
می پذیرفت و می شنید و آنچه سودمندی آن پیدا بود،  
می پذیرفت

۱ این نیز پیدا است که: نزد گروهی آمد که در آنجا به دانش بیشتر، نامی تر  
بودند و از ایشان پرسید که: «چیست که روان را بیشتر یاری می کند؟» ۲ گفتند که:  
«درویشان را پروردن و علوفه به گوسفندان دادن و همیزم به آتش بردن و هوم به آب  
ریختن<sup>۱</sup> و دیوان بسیار را با گفتار ستایش کردن - با آن گفتاری که دین نامیده می-  
شود.» ۳ آنگاه زردشت درویشان را پرورد و به گوسفندان علوفه داد و به آتش  
همیزم برد و هوم را فشرده به آب (ریخت) ، اما هرگز، به هیچ روی ، دیوان را با  
گفتار ستایش نکرد.

## ۲۰

درباره رسیدن او به سی سالگی

۱ هنگامی که سی سال از زایش<sup>۲</sup> او گذشته بود، (این اتفاق افتاد:) (چهل و  
پنج روز گذشته) از روز آنیران<sup>۳</sup> ماه اسفندارمد - در آن ناحیه<sup>۴</sup> چهل و پنج روز

(۱) در مراسم یسنا شیرۀ گیاه هوم را بد چشمه ای می ریزند. نك به ترجمه مینوی خورد ص  
۱۵۴ و بعد.

(۲) تحت اللفظی: بوش، ایجاد.

(۳) آنیران یا آنغران نام روز سی ام ماه.

(۴) احتمالاً منظور نواحی شرقی ایران است.

گذشته از نوروز (به حساب می آمد) -، جشنی برگزار می شد که «بهار بود» خوانده می شد. جایی به ویژه معین شده بود که مردمان از نواحی بسیار به آن جشن زار می آمدند. ۲ زردشت که برای رفتن به جشن زار در حرکت بود، در راه در دشتی تنها بخت. ۳ در خواب دید که مردم گیتی ساز و برگ جشن را به سوی شمال نگاه داشته بودند، تا همه مردم روی زمین در (ناحیه) شمال پیدا شدند؛ بر سر ایشان میدیوماه پسر آراستای بود، - آراستای برادر پوروشسب، و میدیوماه پیشوای همه مردم بود - آنان به پیش زردشت رفتند. ۴ این نشانه این بود که نخست میدیوماه و سپس همه جهان مادی بدو بگروند.

## ۲۱

### درباره آمدن او به همسخنی (اورمزد)

۱ پس از آنکه آن پنج روز جشن زار، ماه اردیبهشت بر او گذشت، روز دی به مهر<sup>۲</sup> در بامداد، زردشت برای فشردن هوم به کنار (رود) دایتی رفت، که چون همسخنی در کنار آن رود انجام شده است سرور آبها است. ۲ آب به اندازه چهار خانه بود، زردشت درون آن رفت. نخست آب تا قوزک پای او بود، دوم تا زانوی او بود، سوم تا جای جدا شدن دو ران، و چهارم تا گردن. ۳ و این نشانه آن بود که دین او چهار بار به اوج خود رسد و ظهور آن با زردشت و اوشیدر و اوشیدر- ماه و سوشیانس باشد.<sup>۳</sup>

۴ چون از آب برآمد و جامه پوشید، بهمن امشاسپند را به پیکر مرد

(۱) منظور نخستین گاهنبار از گاهنبارهای ششگانه است که مدیوزرم نامیده می شد.  
 (۲) روز پانزدهم ماه. روز پانزدهم اردیبهشت آخرین روز از گاهنبار بهاری است.  
 (۳) نك به دینکرد، هفتم، فصل اول، بند ۵۱.



زیبای روشن و درخشانی دید که موهایش فرق داشت.<sup>۱</sup> - چون فرق نشانه دویی (= ثنویت) است - جامه‌ای که گویی از ابریشم بود، پوشیده بود که هیچ بُرش و درزی در آن نبود، زیرا خود روشنی بود، و بالای او نه برابر زردشت بود.

۵ از زردشت پرسید که: «کیستی و از کدام خاندانی؟ آرزوی تو بیش از همه به چیست و کوشش تو برای چیست؟».

۶ پاسخ داد که: «زردشت سپیتمانم، و در جهان بیش از همه آرزوی پارسایی<sup>۲</sup> دارم، خواست من این است که از خواست ایزدان آگاه شوم و چندان پارسایی کنم که آن را در جهان پاك<sup>۳</sup> به من نشان دهند».

۷ بهمن به زردشت فرمان داد که: «به انجمن مینوان بالا رو.»<sup>۸</sup> اندازه‌ای را که بهمن به نه گام می‌رفت، زردشت به نود گام می‌پیمود، و چون نود گام رفته بود، انجمن هفت امشاسپندان را دید<sup>۹</sup> و چون به بیست و چهار قدمی امشاسپندان رسید، به سبب روشنی بزرگ امشاسپندان سایه خویش را بر زمین ندید. ۱۰ جای آن انجمن در ایران و در ناحیه مغان<sup>۴</sup> در کنار رود دایتی بود. ۱۱ زردشت نماز برد و گفت که نماز به اورمزد، نماز به امشاسپندان، و فراز رفت در جای پرسشگران بنشست.

## ۲۲

### درباره پرسش کردن زردشت

۱ زردشت از اورمزد پرسید که: «در جهان جسمانی برترین چیزها نخست

(۱) موهایش از میان به دو بخش شده بود.

(۲) نك به دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۴.

(۳) منظور جهان اورمزدی است که عاری از ناپاکی اهریمنی می‌باشد و زردشت در آنجا به درگاه اورمزد و ایزدان بار خواهد یافت.

(۴) در آذربایجان.

کدام است، دوم کدام و سوم کدام؟» ۳ اورمزد پاسخ داد که: «نخستین برتری اندیشه نیک، دوم گفتار نیک و سوم کردار نیک است.» ۴ پرسید زردشت که: «خوب کدام است؟ بهتر کدام است؟ بهترین کدام است؟» ۵ اورمزد پاسخ داد که: «نام امشاسپندان خوب و دیدارشان بهتر و فرمانبرداری از ایشان از همه بهتر است؟» ۵ سپس وجود دو اصل<sup>۲</sup> و جدایی (آن دو را) در هر کاری نشان داد. گفت که: «از آن مینوها، آن مینویی که بدکار بود، کردار بد را برگزید - یعنی خواست اهریمن کردار بد بود - و مینوی افزاینده (= سپند مینو)<sup>۳</sup> پارسایی را برگزید - اورمزد پارسایی را برگزید.»<sup>۴</sup> جدایی همه کارهای روشنان<sup>۵</sup> را از تاریکان<sup>۶</sup> نشان داد ۶ و گفت که: «نه اندیشه مان باهم یکی است، نه خواست مان، نه گفتار مان، نه کردار مان، نه دین مان و نه هستی مان. هر که روشنی را برگزیند، جایش با روشنان<sup>۵</sup> است، و هر که تاریکی را برگزیند، جایش با تاریکان<sup>۶</sup> است.»<sup>۷</sup>

۷ در همان روز اورمزد سه بار خورد از همه چیز آگاه را به زردشت فرا برد. در این گفتگوی نخستین، اورمزد آسمان را با روشنی و نور بزرگ بدون نشان داد، و با این نشان دادن، تاریکی را از دید او باز داشت تا در برابر آن تاریکی (به دشمنی) ایستد.<sup>۸</sup> ۸ و چهره خویش را که همانند آسمان بود نشان داد که سر

(۱) در نسخه‌ها به اشتباه به جای بهتر، بدتر آمد. است.

(۲) منظور ثنویت یعنی عقیده به یک اصل خوب و یک اصل بد است.

(۳) اهریمن تحت اللفظی به معنی «مینوی (= روح) بد» و سپند مینو به معنی «مینوی افزاینده» است.

(۴) این بخش از گاهان زردشت (یسن ۳۵ بند ۵) گرفته شده است که در آن سخن از گزینش دو مینوست.

(۵) موجودات روشن، منظور موجودات اورمزدی است.

(۶) موجودات تاریک، منظور موجودات اهریمنی است.

(۷) برگرفته از یسن ۴۵ بند ۲.

(۸) بخش اخیر جمله را این گونه نیز می‌توان ترجمه کرد: به سبب دشمنی تاریکی (با او).

به اوج آسمان داشت و پای بر آسمان فرودین ، و دست او به هر سوی آسمان می‌رسید. ۹ آسمان را همچون لباسی پوشیده بود و شش امشاسپند که هم‌بالای اورمزد بودند آشکار شدند، به گونه‌ای که به دنبال هم بودند و هر يك از دیگری به اندازه يك انگشت كوچك جدا بود.<sup>۱</sup>

۱۰ امشاسپندان سه گونه آزمایش (دینی) را که در دین هست بدو نمودند:  
۱۱ نخست از راه آتوها، و زردشت به سه گام: اندیشه نيك و گفتار نيك و كردار نيك، پیش رفت ولی نسوخت . ۱۲ دوم فلز گرم بر سینه‌اش ریخته شد ، و فلز در آنجا سرد شد؛ زردشت با دست آن را گرفت و به امشاسپندان سپرد.<sup>۲</sup>  
اورمزد گفت که : « پس از ( پابرجا شدن ) دین پاك ، هر گاه اختلافی در دین باشد، شاگردان تو ( آن فلز گرم را ) بردیگری ریزند و آن را به دست بر گیرند و با این کار همه جهان مادی (به دین) بگروند. ۱۳ سوم (شکم او) با کارد بریده شد و آنچه اندرون شکمش نهان(?)<sup>۳</sup> بود، پیدا شد و خون بیرون آمد، اما دست بر آن مالیده شد<sup>۴</sup> و تندرست شد. ۱۴ همه اینها نشانه این بود که: «تو و همدینان تو، دین پاك را با وجدان دینی استوار می‌پذیرید، به گونه‌ای که با سوزش آتش و بار یختن فلز گرم و با بریدن به تیغ از «دینِ به» برنگردید.»

(۱) در متن: «پیدا بود» در معنی «مجزا بود، مشخص بود.» احتمالاً منظور فاصله امشاسپندان از یکدیگر است که بیانگر نزدیکی بسیار آنها به هم است. قرائت «انگشت كوچك» (در پهلوی «كَه») بر اساس نسخه کپنهاگ است.

(۲) تحت اللفظی: داشت ظاهراً در مفهوم «تقدیم داشت، سپرد».

(۳) کلمه در متن به صورت هان نوشته شده و احتمالاً حرف «ن» از آغاز آن افتاده است.

(۴) فعل به صورت مجهول به کار رفته است. احتمالاً فاعل زردشت است یا امشاسپندان.

درباره هفت گفتگوی دینی برابر با (شمار) هفت امشاسپندان  
که در هفت جای انجام شد

۱ نخستین گفتگو: چون زردشت «اورمزدی»<sup>۱</sup> بود، در حالیکه تن اورمزدی داشت، برای همسخنی به کنار رود دایتی آمد.

۲ دوم: چون زردشت «بهمنی»<sup>۲</sup> بود، از پنج نوع جانور<sup>۳</sup> که نماد این جهانی بهمن بودند، هر پنج نوع در کوه اوسند<sup>۴</sup> به همسخنی او آمدند. در آن روز، پیش از آمدنشان به همسخنی با اورمزد زبانشان گشاده شد و به زبان آدمی سخن گفتند؛ از آبیان، نوعی ماهی به نام آرزوه<sup>۵</sup>، و از جانوانی که در سوراخ میزیستند، قاقم سفید و سمور سفید، و از پرندگان، مرغ کَرَشِفْت<sup>۶</sup> و دیگر انواع، و از جانورانی که در دشت به سر می برند، خرگوش که راه آب را به دندان نشان می دهد؛ و از چرندگان، خَرَبُز<sup>۷</sup> سپید. آنان به سخن آدمی دین را از اورمزد پذیرفتند و به سروری انواع هفتگانه جانوران گماشته شدند تا جانوران نیز به سخن خویش، تا آنجا که دانایی و توان و نیرو دارند دین را تبلیغ کنند؛ و به زردشت سخت اندرز فرمود که این پنج نوع جانور را نزنند و آزار ندهند، و خوب نگاهداری کنند.

(۱) یعنی متعلق به اورمزد بود.

(۲) یعنی متعلق به بهمن بود.

(۳) در متن «گوسفند» که در این بند توسعاً به معنی «جانور» گرفته شده است.

(۴) اوسند (Usind) = اوسندام که جای آن را در آذربایجان دانستداند ( بندهش، ص ۷۹ س ۱۱).

5) arzūh

6) karšift

۷- نوعی بز بزرگ.

۳ گفتگوی سوم : چون زردشت «اردیبهشتی»<sup>۱</sup> بود، آتشیهای «مینوی» در کنار آب توجان (= تَجَن)<sup>۲</sup>، به همسخنی با او آمدند. در آن گفتگو (چگونگی) خوب نگاه داشتن آتش بهرام<sup>۳</sup> و مراقبت و خشنودسازی همه آتشیها بدو نموده شد.

۴ گفتگوی چهارم: چون زردشت «شهریوری»<sup>۴</sup> بود، مینوی<sup>۵</sup> فلزات در روستای سرا<sup>۶</sup> (= سراب) که در مغان<sup>۷</sup> است، به همسخنی با او آمدند و در باره خوب نگاه داشتن فلزات و دادن زین افزار به <...><sup>۸</sup>، بدو اندرز دادند.

۵ گفتگوی پنجم : چون زردشت «سپندارمندی»<sup>۹</sup> بود مینوی<sup>۱۰</sup> کشورها (= اقلیمها) و نواحی و استانها و روستاها و دهها چندان که لازم بود، (در کنار) سدویس<sup>۱۱</sup> در (کنار) رود ارس<sup>۱۲</sup> - که در آن (سدویس) چشمه‌ای است که از آسَنَوَنَد<sup>۱۳</sup>

(۱) یعنی متعلق به اردیبهشت بود.

(۲) متن: توچان، که توجان، توزان، تجان و غیره نیز خوانده می‌شود و جای آن مشخص نیست.

(۳) آتش بهرام بزرگترین نوع از انواع سه‌گانه آتشکده‌ها نك به احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، ص ۱۳۵.

(۴) یعنی متعلق به شهریور بود.

(۵) در اینجا مینو در مفهوم مجموعه مینوهای فلزات به کار رفته است.

(۶) احتمالاً سراب در آذربایجان. دیگر مترجمان و پژوهندگان آن را سرا به معنی «خانه» گرفته‌اند.

(۷) در متن مگوان که املا تاریخی است برای تلفظ «مغان». دیگر مترجمان و پژوهندگان آن را میوان (?) خوانده‌اند.

(۸) ظاهراً متن افتادگی دارد.

(۹) یعنی متعلق به سپندارمندی بود.

(۱۰) در اینجا نیز مینو در مفهوم مجموعه مینوهای کشورها به کار رفته است.

(۱۱) سدویس (Sadwēs) دریاچه‌ای اساطیری است که میان دودریای اساطیری فراخکرد و پودینگ قرار دارد. اما از توصیف بعدی چنین برمی‌آید که در اینجا ظاهراً منظور ←

کوه بیرون می آید و به دایتی می ریزد - به هم سخنی با او آمدند و در باره مراقبت و خشنودسازی زمین، این اندرز را نیز دادند که: هر دهی را گواهی راستین و هر روستا را داوری آگاه از قانون و هر استانی را موبدی راست<sup>۱</sup> کامه<sup>۱</sup>، و هر ناحیه ای را ردی<sup>۲</sup> پاک باید گماشت، و در سر همه آنان مغان<sup>۳</sup> اندرز بدی<sup>۳</sup> و موبدان<sup>۴</sup> موبدی را تعیین کرد و از این راه سروری اورمزد را پا برجاساخت.

۶ گفتگوی ششم: چون زردشت «خردادی»<sup>۴</sup> بود، مینوی دریاها و رودها در کوه آسنوند به هم سخنی با او آمدند و درباره مراقبت و خشنودسازی آب سخن گفتند.

۷ گفتگوی هفتم: چون زردشت «مردادی»<sup>۵</sup> بود، مینوی گیاهان در (کنار) درجین<sup>۶</sup> تندرو، در کرانه رود دایتی و جاهای دیگر به هم سخنی با او آمدند و (چگونگی) مراقبت و خشنودسازی گیاهان را آشکار کردند.



جای دیگر (یا چشمه دیگری) است به همین نام.

(۱۲) در متن دو واژه "yly YM" n آمده است که مترجمان و پژوهندگان دیگر در باره آنها حدسهایی ناپذیر فتنی عرضه داشتند. به نظر ما باید آنها را Eras Rōdān (مربوط به) «رود ارس» خواند.

(۱۳) نک به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲۲.

(۱) کسی که میل به راستی دارد.

(۲) رد به معنی رهبر و سرور دینی.

(۳) یعنی مشاور مغان که از سمتهای مهم دینی بوده است.

(۴) یعنی متعلق به خرداد بود.

(۵) یعنی متعلق به مرداد بود.

(۶) Drajin، دراوستا Drejā (و ندیداد ۱۹، بند ۴ و ۱۱) نام رودخانه ای است که هویت آن معلوم نیست. در بندهشن (ص ۸۹ س ۲: Dārāja) گفته شده که خانه پوروشسب

بر ساحل آن قرار داشته است. کلمه زبال zibāl احتمالاً صفت آن است به معنی «سریع».

تندرو»

۸ گفتگوی هفتم در درازنای زمستان که (مشمول بر) پنج ماه است، انجام شد، در مدت ده سال<sup>۱</sup>.

## ۲۴

### درباره به کمال رسیدن دین

۱ چون ده سال به سر رسید، میدیوماه پسر آراستای<sup>۲</sup> به زردشت گروید. ۲ زردشت پس از آنکه آن گفته‌گوها<sup>۳</sup> را داشت، باز به همسخنی با اورمزد آمد و گفت که: «به ده سال مردی را (به دین) آوردم.» ۳ اورمزد گفت که: «روزهایی برسد که کم باشند کسانی که شما آنان را به دین نیاورده باشید؛ این خود زمان برپا کردن رستاخیز در جهان است و این زمانی است که بجز دَهاک (= ضحاک) هر کسی ایمان آورد که «فرشگرد» برپا شود، و دَهاک چون توبه نمی‌کند کشته شود.»

۴ در همین گفتگو بود که چون از پیش اورمزد نزد سپندارمد<sup>۴</sup> آمد، دین را به طور کامل به خاطر سپرده بود<sup>۵</sup>.

۵ پس از آن در دو سال کوی‌ها و کَرپ‌های گشتاسب به فرمان وی به دشمنی، سی‌وسه دروغ بر او بستند - آن سی‌وسه دروغ نمودار سی و سه دین بد بود که به رقابت دین ایزدان آمدند - و بنا بر آنچه در دین آمده است، آن سی و

(۱) منظور از «ده سال» مدت ده سال همسخنی‌های زردشت با اورمزد است.

2) Mēdyōmahī Ārāstāyān

(۳) گفته‌گوهای هفتگانه مذکور در فصل قبل.

(۴) سپندارمد: ایزد بانوی زمین. منظور این است که پس از ملاقات آسمانی به زمین بازگشت.

(۵) تحت اللفظی: «در هوش خود ثبت کرد.»

سه بند نشانهٔ بستن<sup>۱</sup> سی و سه قانون بد است بوسیلهٔ سی و سه ثوابی که از همه بهترند.

۶ جزئیات آن در دین آمده است: چون پیام‌آوریهای گوناگون و سرشت مینویی دین، مطابق با قانون، با گواهی سه امشاسپندِ دارای گفتار برتر، یعنی بهمن و اردیبهشت و آذر بُرزین مهر<sup>۲</sup>، که به صورت «گیتی» بر گشتاسب و اطرافیان و درباریان ظاهر شدند، به گشتاسب نموده شد، او دین را از زردشت پذیرفت.

## ۲۵

دربارهٔ آنچه از نیکیهای زردشت از پیش آشکار گردید و چگونگی آنها از طریق وحی از سوی اورمزد به جهانیان نشان داده شد

۱ پس از ده سال<sup>۳</sup>، میدیوماه در نیستان بیشه‌ای که جای خرس و گراز است به دین آورده شود.

۲ پس از بیست سال کویگک<sup>۴</sup>(?) پسر گندا<sup>۵</sup>(?) زاده شود.

۳ پس از سی سال خیونان<sup>۶</sup> به سرزمینهای ایران رسند و خوب نژاده‌ترین دختران را برده گیرند.

(۱) جلوگیری کردن از.

(۲) یکی از سه آتش مهم در دوران ساسانی. در دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۴ از بهمن و اردیبهشت و آتش مقدس نام برده شده است.

(۳) ده سال پس از نخستین هم‌سخنی با اورمزد (در سی سالگی)، یعنی در چهل سالگی زردشت.

4) Kawīg(?)

5) Kundā(?)/ Kunyā(?)

(۶) تورانیان به دستور ارجاسب خیونی.



۴ پس از چهل سال، وهونیم اوروشتران<sup>۱</sup> زاده شود.

۵ پس از چهل و هفت سال زردشت درگذرد که هفتاد و هفت سال و چهل روز دارد، در ماه اردیبهشت روز خور<sup>۲</sup>؛ با (محاسبه) هشت ماه بهیزگ<sup>۳</sup> (روزمرگ او) به ماه دی، روز خور برده شد. چنین است که آیین یزیش<sup>۴</sup> در ماه اردیبهشت هم (انجام می گیرد).

۶ پس از شصت و سه سال<sup>۵</sup>، فرشوستر<sup>۶</sup> درگذرد.

۷ پس از شصت و چهار سال، جاماسب درگذرد که پس از زردشت موبد موبدان باشد.

۸ پس از هفتاد و سه سال، هنگ هوروش<sup>۷</sup> پسر جاماسب (درگذرد).

۹ در هشتاد سالگی (دین)، آسموخونونت<sup>۸</sup> درگذرد.

۱۰ در هشتاد سالگی (دین)، «بس و شپای»<sup>۹</sup> که آخت جادوگر<sup>۱۰</sup> نیزخوانده

(۱) Wohunim ī Ōrōštarān وهونیم پسر اوروشتر.

(۲) خور روز یازدهم هر ماه است.

(۳) یعنی هشت ماه گردان. در اوائل دوره ساسانی، سالگرد در گذشت زردشت را در روز یازدهم اردیبهشت می گرفتند ولی در اواخر این دوره با تغییراتی که رسماً در تقویم داده شد، آذر را آغاز بهار قرار دادند و سالگرد در گذشت زردشت به یازدهم ماه دی منتقل شد. اما مراسم دینی در دوزمان بر اساس تقویم رسمی و عرفی برگزار می گردید.

(۴) منظور از یزیش، برگزاری سالگرد در گذشت زردشت است.

(۵) متن: چهل و سه که به احتمال قوی، اشتباه است به جای شصت و سه یا شاید پنجاه و سه.

(۶) Frašōštar پدرزن زردشت و برادر جاماسب.

7) Hanghōrūš

8) Asmōxwanwant

(۹) was wšyp<sup>۳</sup>y : جزء اول به معنی «بس، بسیار» و کلمه دوم ناشناخته است. ظاهراً جمعاً صفت مرکبی است که نام یا لقب آخت به شمار آمده است.

(۱۰) Axt جادوگری که با یوست فریان مباحثه دینی کرده و مغلوب وی شده است و شرح آن در رساله ای پهلوی به نام یوست فریان آمده است.

می‌شود، کشته شود؛ و ازدینداران بزرگ شش تن .....<sup>۱</sup> که عبارتند از دو دختر زردشت به نامهای فرین<sup>۲</sup> و سریت<sup>۳</sup>، و أَهْلَوِ شْتُوت<sup>۴</sup>، پسر میدیوماه، رسه تن دیگر که در دین<sup>۵</sup> از آنان نام برده شده است.

۱۱ درصد سالگی (دین)، از وُھونیم که در چهل سالگی دین زاده شده بود، سین<sup>۶</sup> زاده شود، و در دو یست سالگی (دین) با داشتن صد شاگرد در گذرد.  
۱۲ در سیصد سالگی (دین)، روز چون شب شود.<sup>۷</sup> سپس دین آشفته شود و فرمانروایی به لرزه افتد.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

(۱) ظاهراً فعلی حذف شده است مانند: کشته شوند یا در گذرند.

(۲) نك به زاد سپرم، فصل پنجم، بند ۱.

3) Srīt

4) Ahlaw-stūt

(۵) در کتاب و روایات دینی.

6) Sēn

(۷) تحت اللفظی: در روز «شبی» (= تاریکی) باشد.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

بخش سوم

روایات پهلوی

## روایات پهلوی

\* ۱ چنین درجایی (آمده است) که: زردشت دین را از اورمزد پذیرفت و درسی سالگی به هم سخنی با اورمزد رسید. ۲ دین را هفت بار<sup>۱</sup> پذیرفت. ۳ نخست در ایرانویج<sup>۲</sup> پذیرفت، در آذربایجان پذیرفت؛ و ده سال در هم سخنی اورمزد بود. ۴ در آن ده سال بدی و بند و زندان بسیاری را که گنّامینو (= اهریمن) برای او آفرید، تحمل کرد. ۵ (اهریمن) چنین گفت که: «دین را مستای»<sup>۳</sup> و چون ایستادگی کرد<sup>۴</sup>

\* مطابق چاپ دابار (Dhabhar)، ص ۱۳۷ تا ۱۳۸ و ۱۳۲ تا ۱۳۳ و ۱۳۹ تا ۱۴۱. شماره گذاریها مطابق این چاپ است.

(۱) تحت اللفظی: «نیز تا هفت بار». زردشت هفت بار به پیشگاه اورمزد باریافت و با او هم سخنی کرد و این هم سخنی ده سال به درازا کشید و در پایان آن زردشت دین را از اورمزد پذیرفت. نک به دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۱ و روایت جیهانی در ملل و نحل شهرستانی، ص ۶۵۲ به بعد، که ترجمه آن پس از این خواهد آمد.

(۲) مرکز اصلی و نخست ایرانیان. در دوره ساسانی ایرانویج را آذربایجان می دانستند.

(۳) در متن «استای» آمده است که ظاهراً تصحیف «مستای» یا «ابازستای» است (نک به وندیداد ۱۹، بند ۶). زیرا اگر آن را «ستای» (ستایش کن) بخوانیم، معنی جمله منطقی به نظر نمی رسد، زیرا منطقی نیست که اهریمن از زردشت بخواهد که دین را ستایش کند. موله، ص ۲۳۸، فاعل فعل را گشتاسب گرفته است که آن نیز منطقی به نظر نمی آید.

(۴) تحت اللفظی: «ایستاد». شاید تصحیف «ستایید» (= ستود) باشد.

نهان‌جامه<sup>۱</sup> او را دزدید<sup>۲</sup> و استخوان مردمان را در انبان زردشت نهاد و به مردمان (گفت) که: «زردشت نه چنان (کند) که شما کرده‌اید، از این رو، نهان‌جامه<sup>۳</sup> پرستش دارد<sup>۴</sup>. او يك مرده کش است.» زردشت به این دلیل که به یادش بود که (خود) چه در انبان نهاده است، آنرا وارونه کرد و بر زمین انداخت؛ سر و دست و پای مردمان از انبان فرو افتاد. ۶ او را به سی و سه بند بستند<sup>۴</sup> و<sup>۵</sup> گرسنگی و تشنگی چنان بر او (چیره) شد که توان و زور و نیرو و بینایی و شنواییش بیرون رفت.

۷ [۱۶] پس از آن به نزدیک گشتاسب آمد و دو سال به خواندن گشتاسب به دین پرداخت. به گشتاسب گفت که: «دین را بپذیر، چه اورمزد و امشاسپندان و دیگر ایزدان کامشان این است که تو بر دین بایستی (= به دین بگروی).»

۸ [۱۷] و گشتاسب گفت که: «اگر برای اسب یا خواسته آمده‌ای هر چه ترا

(۱) احتمالاً همان پیراهن سفید (= سدره) زردشتیان است. ظاهراً اهریمن با دزدیدن این جامه خواسته است که او را در برابر حوادث بد بی دفاع کند. واژه‌ای که ما آن را نهان خوانده‌ایم، در متن به صورت  $h^3n$  آمده است. می‌توان آن را هزوارش any به معنی «دیگر» نیز گرفت که در این عبارت به نظر ما مناسبتی ندارد. نیز نک به دادستان دینیک، ص ۱۲۵ س ۸.

(۲) این کلمه به صورت  $dwzyt$  نوشته شده است. ما آن را  $duzzid$  خوانده و «دزدید» معنی کرده‌ایم، دیگران آن را  $dūzid$  خوانده و «دوخت» معنی کرده‌اند. چنین ماده ماضی از دوختن نه در پهلوی متداول است و نه در فارسی. مولد زردشت را فاعل این فعل می‌داند.

(۳) احتمالاً منظور این است که اهریمن به مردمان می‌گوید که بر تن داشتن این نهان‌جامه (= سدره) از سوی زردشت با آنچه در آیین پرستش خود به جای می‌آورند، متفاوت است.

(۴) مقایسه کنید با زادسپرم، فصل ۲۴، بند ۵.

(۵) از اینجا بد بعد بخشی از بند ۱۵، فصل ۴۶، ص ۱۳۲ (وایات پهلوی است. ما تا بند ۲۵ از همین فصل را در اینجا نقل می‌کنیم.

(۶) شماره داخل کرشده با شماره بندهای فصل ۴۶. ص ۱۳۲ (وایات پهلوی مطابقت دارد.

باید بستان و از اینجا برو.» ۹ [۱۸] دیگر باره زردشت گفت که: «دین را بپذیر.»  
و گشتاسب گفت که: «گناهکاری من چنان است که اگر هم دین را بپذیرم، برای  
روانم هیچ نیک نباشد.<sup>۱</sup> زیرا که در نخستین کارزارش هزار و در دومی پنج هزار و  
در سومی پنج هزار (نفر) را کشته‌ام. دیگر این که هنگامی که کارزار (دیگری) کردم،  
در نخستین (تاخت و تاز) یک هزار و در دومی ده هزار و در سومی یک هزار (نفر) را  
کشتم.»

۱۰ [۱۹] زردشت گفت که: «در کشتن آنان (ترا) هیچگونه گناهی نیست،  
چون آنان گرگ‌زادگان بودند، ترا نیک باد که آنان را کشتی.» [۲۰] بار دیگر گفت  
که: دین را بپذیر...<sup>۲</sup> ۱۱ گشتاسب پس از آن هم دین را نپذیرفت.

۱۲ پس اورمزد «بهمن» و «اردیبهشت» و آذربُزرین مهر را به خانه  
گشتاسب فرستاد.<sup>۳</sup> ۱۳ (آذربُزرین مهر)<sup>۴</sup> به گشتاسب گفت که: «دین را بپذیر،  
چه اگر دین را بپذیری ما همه بر تو آفرین<sup>۵</sup> خوانیم که فرمانروایی و پادشاهی  
دراز و زندگی دیرپای<sup>۶</sup> بیابی، ترا پسری دهیم به نام پشوتن که آسوده از مرگ  
و پیری است.<sup>۷</sup> اگر نپذیری، در هوا به کرکسها بفرماییم تا گوشتت را بخورند  
و استخوانهایت به زمین افتد.<sup>۸</sup> ۱۴ آنگاه نیز دین را نپذیرفت.

(۱) یعنی سودی برای روانم ندارد.

(۲) از اینجا به بعد مطالبی آمده است که به زندگی زردشت ارتباطی پیدا نمی‌کند، از این  
رو از نقل آنها صرف نظر شد.

(۳) از اینجا به بعد مجدداً از فصل ۴۷ بند ۱۱، ص ۱۳۹ دوایات پهلوی نقل می‌گردد.

(۴) مقایسه کنید با دینکرد، هفتم، فصل ۴ بند ۷۴ و ذادسپرم، فصل ۲۴ بند ۶ و ذراقت نامه.

(۵) به قیاس دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۷۷، فاعل این فعل را آذربُزرین مهر گرفتیم.

(۶) منظور دعا کردن است.

(۷) تحت اللفظی: دیرزیستن جان، یعنی جان تو زندگی درازی داشته باشد.

(۸) پشوتن از جاویدانان زردشتی است.

(۹) مقایسه کنید با دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۸۲.

۱۵ اورمزد نریوسنگک<sup>۱</sup> را فرستاد که: «پیش اردیبهشت برو و این را بگو که منگک در می کن و به گشتاسب ده.» ۱۶ اردیبهشت همان گونه کرد. ۱۷ چون خورد در جا بیهوش شد. روانش را به گرزمان<sup>۲</sup> بردند و ارجمندی پذیرفتن دین را بدو نمودند. ۱۸ چون از بیهوشی به در آمد، به هوتوس<sup>۳</sup> بانگ کرد که: «زردشت کجاست تا دین را بپذیرم؟» ۱۹ زردشت آن بانگ را شنید، فرازد و گشتاسب دین را پذیرفت ۲۰ همه رمه‌ها و ستوران و همه آتشیهای سوزان و همه مینوهای خانه ۲۱ چون گفتار زردشت را هنگامی که به گشتاسب دین می‌آموخت شنیدند، شاد شدند. پس گشتاسب زردشت را به موبدان موبدی گمارد. ۲۲ سی و پنج سال موبدان موبدی کرد. ۲۳ بعد توربرادر وریش به شکل گرگ در آمد و زردشت را بکشت، ۲۴ و آن بدکار در همان جا به بدترین مرگ مرد. ۲۵ فرجام زردشت در ماه دی روز خور<sup>۵</sup> بود.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

(۱) نریوسنگک یکی از ایزدان است و از وظایف این ایزد وحی دین است.

(۲) بهشت برین.

(۳) زن گشتاسب.

(۴) مقایسه کنید با دینکرده هفتم، فصل ۴ بند ۸۶.

(۵) یازدهمین روز از هر ماه. نک به (۱) سپهرم. فصل ۲۵ بند ۵.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

## بخش چهارم

وجر کرد دینی



## وَجَرَ كَرْد دِیْنِی \*

۱ یکی اینکه : من ، میدیوماه ، پسر آراشت<sup>۱</sup> و شاگرد آشو زردشتام . زردشت سپیتمان از تخمه<sup>۲</sup> پوروشسب بود و پوروشسب و آراست هر دو برادر بودند . چونکه مینوی<sup>۳</sup> آسن<sup>۴</sup> خرد<sup>۵</sup> در اندیشه<sup>۶</sup> من جایگزین بود ، خواستم که دلیل زایش و پیدایی پیامبر آشو زردشت سپیتمان را اثبات کنم و آن فره بزرگ و دانایی و آگاهی و معجزه<sup>۷</sup> و بایستگی او را آنگونه که به چشم می آمد و خویشتن به چشم روشن دیدم به صورت نوشته‌هایی بنویسم .

۲ یکی اینکه ، در آن زمان که آشوزردشت از مادر بزاد ، من به سن بیست و سه سالگی<sup>۸</sup> رسیده بودم . به دانش آگاه (بودم) و از هیربدان خردمند فرهنگ<sup>۹</sup> آراسته به همه چیز را به دست آوردم<sup>۱۰</sup> و آنچه از ورج و خرد و معجزه گریهای

\* مطابق کتاب وجرکرد دینی (وزرکرد دینی) ، ص ۲۶ تا ۴۹ . شماره گذاریها مطابق چاپ موله ص ۱۲۲ تا ۱۳۵ است .

(۱) در اینجا و در موارد بعدی ، این کلمه به صورت «آراسپ» آمده است .

(۲) یعنی خرد ذاتی و غریزی .

(۳) در متن فرجود که واژه‌ای دساتیری است .

(۴) در متن بیست و سه ؛ موله آن را پانزده می خواند .

(۵) در متن : بهره گرفته .

زردشت به چشم دیدم و آنچه در میان مردمان ایران و دیگر شهرها در فرمانروایی کی گشتاسب در باره آن پیامبر مورد باور بود، با دلیل نوشتم. نیایش به پیامبر پیامبران آشو زردشت سپیتمان.

۳ درباره آنچه از هنگام زایش آن فرهمند در اینجا از مادر (روی داد) که پس از سه هزار سال بودن در دوران مینویی، آنجا که همه راستی و خوبی بود، و (پس از) سه هزار سال بودن در دوران گیتی که راستی و دروغزنی به هم آمیخته بود، یعنی پس از این سه هزار سال، فرَوهر سپیتمان زردشت را به گیتی فرود آوردند.

۴ چنین گویم: در اینجا نخست سزاوار است بر شمردن تخمه زردشت و پدران و پیشینیان و رجاوند نامی او. چنین است که اشو زردشت از تخمه پوروشسب بود و...

۵ این نیز به دانش و بینش روشن نوشته شده است که دوغدو مادر زردشت بود. از آمیزش با پوروشسب باردار شد و اشو زردشت در شکم او ماند. پس از آنکه پنج ماه و بیست و یک روز از آن<sup>۱</sup> سپری شد تا سه روز (مانده به زایش او) در خانه پوروشسب، همانند خورشید و ماه، همیشه روشنی می تافت. دوغدو از این شگفتی به شگفت آمد. سپس نیرو و فره پیامبری را که زردشت داشت، در خواب<sup>۲</sup> دید و پیش خواب گزار<sup>۳</sup> رفت و آنچه دیده بود پرسید. خواب گزار پاسخ داد که فرزندی که بدو باردار هستی، پسر نامی و پاکی است که از تو زاده شود. سالار نیکان و شکست دهنده بدان و جادوگران باشد و جهان را به آیین و دین بهی آورد و تو به شادی و خوشی خواهی رسید.

(۱) در اینجا نسب نامه زردشت می آید که مطابق جدول دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۵ و زادسپهر، فصل هفتم، می باشد.

(۲) یعنی از بارداری دوغدو.

(۳) موله کلمه ای را که ما خواب ترجمه کردیم، «من» گرفته است.

(۴) موله کلمه خواب گزار را دو کلمه گرفته است: «من» و «وچار» (گزارش).

۶ چنین بیان می‌دارم که: از فرمانروایی لهراسب شاه صد و ده سال به انجام رسید که در روز خرداد و ماه فروردین در زمان...<sup>۱</sup>، یعنی بامدادان زردشت از شکم دوغدو بیرون آمد و در همان زمان، در هنگام زایش بخندید. از آن معجزه و فره، سه زن جادوگر و خویشان و همسایگان که به یاری دوغدو خوانده شده بودند و پیرامون ایشان نشسته بودند، ترسیدند و گفتند که: «این چیست؟! آیا از بزرگی و وَرَج است یا از خوار شمردن (ما)؟!» پس به شتاب به خانه خویش رفتند و به آن جادوگران آگاهی دادند. همه بدعت گذاران با ترس و بیم برای نابودی زردشت چاره نمودند. پوروشسب او را به فرخی زردشت نام نهاد.

۷ دیگر اینکه این وَرَج و فره شگفت را پس از زادن زردشت به چشم خویش دیدم: هنگامی که دُورَسرو بداندیش از خندیدن زردشت آگاهی یافت مبهوت شد و در همان زمان به خانه پوروشسب آمد و تن زردشت را دید. او را با دست چپ گرفت و با دست راست نیشتر<sup>۲</sup> تیز بر او برد. دست آن بداندیش خشکید<sup>۳</sup> و بیمار شد و تن زردشت را از دست فراز هشت و پراز اندوه و شکست خورده بازگشت. این معجزه شگفت در همه جا پذیرفته شد.

۸ در اینجا این معجزه را بیان می‌دارم که: دُورَسرو از روی کین، خشمگین و پرترس، به آن جادوگران فرمود که: «تخمه<sup>۴</sup> آتش آورید و آتش بیفروزید و آن تن زردشت را در آن بیفکنید.» جادوگران همانگونه کردند. به یاری آفریدگار مهربان يك مو از تن پاکیزه او کم نشد و آتش سوزان چون آب شد و هیچ رنج و آزار

(۱) در متن کلمه‌ای آمده است که قرائت آن روشن نیست و احتمالاً به معنی سپیده دم و مترادف بامدادان است.

(۲) موله این کلمه را «آشتر» خوانده است و آن را با تردید «سوزن» معنی کرده است. به نظر ما کلمه «اشتر» تصحیف بیشتر است.

(۳) موله این کلمه را شکست خوانده است.

(۴) احتمالاً منظور از تخمه آتش، ماده آتش و هیزم است.

از آن نرسید. دوغدو و پوروشسب پسر را در جای ندیدند. (دوغدو) به پوروشسب چاره کار را گفت و او را آگاه کرد. پس دوغدو تن زردشت را که در آتش سوزان بود بیرون آورد و آفریدگار را سپاس کرد.

۹ و یکی اینکه بزرگی آن بزرگ را روشن کنم: آتش تن زردشت را نسوزانید. از اینکه آتش تن زردشت را نسوزانید، دُورَسَرَو بداندیش آگاهی یافت و برای از نو نابود کردن او، به سوی او تاخت و گفت: «بدن زردشت را در گذردشوار گاوان بسیار بیفکنند تا گاوان به یک باره بروند و زیر پای آنها لگدمال شود.» جادوان چنان کردند. پوروشسب و دوغدو پسر را در جای ندیدند و خروشیدند. ما خویشاوندان برای یاری او به هر سویی آمدیم و در گذرگاه گاوان دیدیم که از لطف اورمزد، گاو بزرگی - یعنی که در میان گاوان از دیگر گاوان، بزرگ شاخ تر بود - و پر نیرو و مانند پیل بود، همچون پیشوا پیش تاخت و پیش زردشت ایستاد و همه روز مهربانی<sup>۱</sup> و پاسداری کرد. - یعنی گاوان را از او بازداشت. - پیش از همه آنجا رفت و آخر از همه دور شد. پوروشسب و دوغدو و نیز ما خویشاوندان به سبب فرزند دوستی از سویی بدانجا می نگریستیم. تن زردشت را از گذر گاوان برداشتیم و پوروشسب از اینکه گاوان آن تن را لگدمال نکردند خشنود بود.

۱۰ و این را نیز بیان کنم که چون گاوها او را نکشتند، بزرگی زردشت افزون شد و آگاهی به جادو گران رسید و بار دیگر (دُورَسَرَو) با آیینی نو برای میراندن زردشت چاره کرد و به جادو گران فرمود که او را بر سر راه اسبان افکنند و اسبان بسیار را به آن آبخور بتازانند و او به زیر سم اسبان لگدمال شود. جادو گران چنین کردند. پوروشسب و دوغدو پسر را بر جای ندیدند، بسیار خروشیدند و ما خویشاوندان به یاری او به هر سویی آمدیم تا او را در گذر تنگ اسبان دیدیم و اسب سُم داری

(۱) در متن: «آمرزید».

که سم او سبتر تر بود و زرد گوش و پیشوای اسبان بود به پیش تاخت و پاس زردشت داشت. وقتی همه اسبان رفتند او آخر از همه رفت و ما تاختیم و تن زردشت را که بدون رنج و بدون آزار بود برگرفتیم.

۱۱ بزرگی دیگری از آن بزرگ را بیان کنم: سالار جادوگران از لگدمال نکردن اسبان آگاه شد و دوباره با اندیشه بد، آیینی نو برای نابود کردن زردشت چاره کرد و فرمان داد که تن زردشت را در سوراخ گرگی که بچه‌هایش کشته شده‌اند بیفکنند تا گرگ برسد و بچه‌های خود را کشته بیند و تن زردشت را به کین بچه‌گران باخشم ببرد. جادوگران چنین کردند. چون پوروشسب و دوغدو پسر را برجای ندیدند بسیار خروشیدند و بانگ کردند. ما خویشاوندان ناخشنود بودیم و به یاری رسیدیم و به هر سو حرکت کردیم تا درخانه‌ای روستایی، در میان گیاهان دیدیم که گران آزارسان در پیش تن زردشت نشسته‌اند و زردشت پای به زرخ<sup>۱</sup> گران زد که دهانشان<sup>۲</sup> یکی بردیگری فرود آمد، پس گران ناامید از آن جای برتاختند و تن زردشت را برگرفتیم و به آن گونه معجزه و شگفتی بسیار از آشو زردشت پیش از پیامبری به پیدایی رسیده است. هر چه به نظر خویش لازم دیدم، نوشته شد.

۱۲ یکی این که: بخشی از بخشهای بسیاری از ورج و فره و معجزه زردشت را بیان می‌دارم: چون زردشت به سن پانزده سالگی رسید به پرستش ایزدان و امشاسپندان کوشاتر بود و از سروش<sup>۳</sup> آگاه بود و اخلاق خود را می‌آراست<sup>۴</sup> - یعنی تن را از نشانه بد و آرزو و شهوت و آرزو و نیاز و خواب بیش از اندازه و خودخواهی و

(۱) موله این کلمه را «زانو» خوانده است.

(۲) یعنی آرواره‌هایشان. در متن ضمیر مفرد (ش) آمده است که احتمالاً مرجع آن مادر بچه گرگ‌هاست.

(۳) سروش ایزد پیام آور است. منظور اینست که از سروش پیام دریافت می‌کرد.

(۴) تحت اللفظی: ویراستن خیم.

فریفتاری و کین و رزی و غیبت حفظ می کرد. و آفریدگار اورمزد را می شناخت. اندیشه نیک را پیراسته می کرد و از آنچه به او رسیده بود خرسند بود. از گذرا بودن مال گیتی آگاه بود و فرجام تن را خوب به یاد داشت و در هر زمان و به هر گونه ای در نیایش آفریدگار مهربان کوشا تر بود و وظیفه خود را در داد و دهش به درویشان و ارزانیان (= مستحقان) انجام می داد و به کامل اندیشی و پرستش در برابر ایزدان، مهر و علاقه یافت و با نیک کامگان بود.

۱۳ یکی این که: از ورج و فره و آراستگی اخلاق<sup>۲</sup> و معجزه زردشت، به آن جادوگران و ستمکاران و دیوپرستان و بدخیمان، بیم و رنج و آزار و ناامیدی افزوده شد. آنها به ترس افتادند. زیرا از پیش، (از آمدن زردشت) آگاهی داشتند. چون کیخسرو از طریق سروش، و افراسیاب تورانی، منوچهر و لهراسب شاه (به آنان) آگاهی داده بودند. چنین پیدا بود که لهراسب شاه به تن بسیار رنجور بود و پیش آتش به پرستش ایستاد. از فره آتش، آواز خوش مینوی کردار شفا بخشی چنین بیان داشت که: «ای لهراسب شاه نشنود باش که چاره رنج و درد تو، زردشت سپیتمان، آراینده پارسایی است که در زمان فرمانروایی فرزند تو گشتاسب، به پیامبری خواهد آمد.»

۱۴ یکی این که: همه جادوگران و دُورسرو و برادر و گ، بر زردشت کین و خشم بردند و در تباه کردن و میراندن (او) چاره ای نتوانستند کرد. بر زردشت و نیز بر ما خویشاوندان برای ستمکاری و آزردن و میراندن تاختند و ما در آن بدبختی شریک<sup>۳</sup> بودیم.

۱۵ چون زردشت به سن سی سالگی رسید. با (من) نیازمند که میدیوماه

(۱) در متن کلمه d<sup>3</sup>šk آمده است که ظاهراً تصحیف wyhyh به معنی «نیکی» است.

(۲) در متن ویراستن نخیم.

(۳) در متن هم دادستان.

هستم، از بدی دُورَسَر و سخن گفت و فرمود که از ستمگری دهخدایان<sup>۱</sup> و جادوگران می‌خواهم با همه خویشان و پیوستگان و زنان به یک باره، به فرمان سروش، به سوی ایران شهر بروم تا آسایش و امنیت بینم. سخن زردشت به نظر من شایسته‌تر و پذیرفتنی‌تر بود. به‌خشنودی و موافقت، همراه همه خویشان و زنان و پیوستگان، به سوی ایران رفتیم. چون پیش آبی بزرگ به نام آب یک<sup>۲</sup> که چون دریایی بود آمدیم کشتیبانان نپذیرفتند که ما را از آب عبور دهند. برای رهایی از آن سختی، زردشت پیش اورمزد، هر دو دست بالا داشت و به‌کامل اندیشی نماز برد. در همان زمان منظر روشنی، روشنتر از ماه و ستاره از آسمان تا به زمین فرود آمد<sup>۳</sup> و جهان را روشن کرد و آوازی مینوانه آمد که: «ای سپیتمان زردشت، علاقه بزرگ ترا خواهم، در برابر آن سختی با خویشاوندان از آب دریا برو و بی‌بیم باش.» پس زردشت به سبب نیرومندی و پیروگری به پیشوایی رفت و ما نیز از پس او عبور کردیم. آب دریا دوباره گشت و پل پهنی نمودار شد. در روز انیران<sup>۴</sup> در آخر ماه سپندارمد به ایرانشهر رسیدیم. جشن فرخ بود. بر آن جشن شادی کردیم. پس کشتیبانان بر اثر این معجزه سخت پشیمان شدند.

۱۶ این را بیان می‌دارم که: چون باردیگر به فرمان سروش عبور از رودخانه پیش آمد، زمانی که زردشت از آن رود، یعنی رود وه دایتی می‌گذشت به من که میدیوماه هستم گفت: «مردی مینوی منظر را از سوی نیمروز، به چشم دیدم. او بهمین بود. به لطف فرمود که: «ای زردشت از آب وه دایتی زود برو تا چیزهای مینوی و وُزج و فره اورمزد را ببینی. چه من بهمین هستم و تو پیامبر آفریدگار

(۱) منظور فرمانروایان ناحیه است.

(۲) در (ادسپرم) فصل چهارده، بند ۱، نام این رودخانه «هان» آمده است.

(۳) در متن: ul mad یعنی بالا آمد.

(۴) روز سیام ماه.

مهربانی. « چون زردشت این سخن را به من گفت ، در دل خشنود شدم . پس زردشت بالا رفت و از آن رود، یعنی از آبدایتی، با يك حرکت گذشت. به یاری بهمن و نیروی پارسایی و راست گفتاری به آن برترین جهان رفت و به هم سخنی آفریدگار اورمزد از همه چیز آگاه تا ده سال در میان آن مینوان و امشاسپندان بود .

۱۷ و پس از ده سال به روز خرداد و ماه فروردین، آشو زردشت سپیتمان با ورج و فره پیامبری از مینو به این گیتی مادی، (نشسته) بر آن اورنگ<sup>۱</sup> زرین که کاملاً مزین و روشن همانند خورشید و ماه بود، فرود آمد. بامداد از آسمان بر خانه گشتاسب شاه فرود آمد. ما و همه مردم این چیز شگفت را به چشم خویش دیدیم که سقف<sup>۲</sup> خانه گشتاسب شکافت - یعنی دو پاره شد - و زردشت از اورنگ زرین با درخشندگی مینوی، از آن راه به پیش تخت گشتاسب آمد. همه مردمان و گشتاسب شگفت زده تر شدند که زردشت پیامبر با ورج و فره مینوی از آن اورنگ به زیر آمد و به پیشگاه زرین نشست و سه چیز با خود داشت: کراسه<sup>۳</sup> اوستا، آتش بُرزین مهر و درخت سرو. هر سه را در آنجا نهاد و این همه شگفتی را به نظر خویش دیدم که گشتاسب شاه چون این همه ورج و فره و نیرو را دید پرسید: « کیستی و از کجا آمده ای؟ ». زردشت گفت که: « آفریدگار نیک افزاینده، مرا به پیامبری بر تو فرستاده است که راهنمای تو باشم و ترا به راستی و پاکی و پارسایی کردن معتقد کنم. » پس آتش سوزان را برداشت و به دست گشتاسب داد و گشتاسب آن را به دست جاماسب و اسفندیار و دیگران داد که دست هیچکس را نسوزاند. سپس آن آتش را بر دادگاه<sup>۴</sup> نشانید. اما آن درخت سرو را بر زمین کاشت. چون بالا آمد،

(۱) به معنی تخت. موله آن را به معنی شکوه و جلال گرفته است.

(۲) در متن آشکوب.

(۳) کراسه به معنی دفتر... موله آنرا به نحوی تغییر داده و بیست و يك نَسك خوانده است.

(۴) دادگاه یعنی جای خاص آتش.



هر برگ که از شاخ می‌رویید بر آن برگ به فرمان اورمزد می‌توانه به سخن پاک نوشته شده بود که: «ای گشتاسب، دین را بپذیر.» همه مردمان جهان از این معجزه شگفت به شگفت آمدند و آتش بُرزین مهر ورجاوند و پیروز بدون هیزم و بوی<sup>۱</sup> به خودی خود سوزان بود و آب و خاک بر آن اثر نداشت. از این معجزه بسیار شگفت که به چشم دیدیم، گشتاسب به دین ایمان آورد.

۱۸ معجزه بزرگ (دیگری از) آن بزرگ را بیان می‌دارم که روزی پای و دست اسب سیاه کی گشتاسب، اندرون شکم او ناپیدا شد. دانایان و پزشکان نتوانستند چاره‌ای کنند و زردشت بر اثر دشمنی بدخواهان، کافران و همه بدگویان در زندان بود و چیزی نخورده بود. کی گشتاسب به خرد غریزی دانست که: «به علت آزردهن پارسایان و یاران ایزدان است که این بدی به اسب من رسید و دست و پای اسب من ناپیدا شد. چاره آن آشو زردشت است.» پس زردشت پیامبر را از آن زندانگاه خواست و به او مهربانی کرد و از کار خویش پشیمان شد و زردشت از ورج و فره اورمزد، دست و پای اسب سیاه را بیرون آورد. گشتاسب خشنود شد. جاماسب و اسفندیار و فرشوستر و پشوتن و من که میدیوماه هستم، دین به پاک را پذیرفتیم و شایسته شاگردی او شدیم.

۱۹ یکی این که: روزی کی گشتاسب شاهنشاه برای آزمایش معجزه پیامبری زردشت از سوی ایزد، خواست که: «من خود بی مرگ و بی پیری باشم. و برتن من کارد و نیزه کارگر نباشد و همه راز آسمان را هرچه بود و هست و بعد از این خواهد بود، بدانم و برترین جهان پارسایان<sup>۲</sup> را در زندگی ببینم.» زردشت گفت: «از این چهار چیز، یکی را برای خویشتن بخواه و آن سه خواست دیگر را برای سه کس دیگر. آفریدگار آن چیز برتر را به شما دهد.» پس کی گشتاسب خواست

(۱) منظور چوبهای خوشبو که بر آتش نهند.

(۲) یعنی بهشت.

که در زندگی، برترین جهان را ببیند و برای خویشتن (این را) پذیرفت. اشوزردشت به یاری اورمزد خدای، به روز مینویی مانسرتسپند<sup>۱</sup>، ماه سپندارمد، گیاه برسُم<sup>۲</sup> را گسترد و درون یشت<sup>۳</sup>. بر آن درون، شیر، گل، می و انار نهاد. پس از ستایش و نیایش آفریدگار مهربان می دعا خوانده را به گشتاسب داد تا به خواب شد و برترین جهان را دید و گل را به دستور<sup>۴</sup> او جاماسب داد و او را از آنچه هست و بود و خواهد بود (از طریق) همه ستارگان<sup>۵</sup> بیاگاهاند. انار را به اسفندیار بخشید. اسفندیار سخت تن<sup>۶</sup> شد، به طوری که کارد تیز برتن او اثر نمی کرد. به پشوتن پسر گشتاسب شاه شیر دعا خوانده داد. در همان زمان او بی مرگی و بی پیری یافت - یعنی بی مرگی یافت - پس گشتاسب شاه بردین به مزدیسنان بی گمان شد و آشوزردشت سپیتمان را به پیامبری پذیرفت و دین به پاک مزدیسنان را در جهان رواج داد و به این صورت، معجزه های بسیار از آن فرهمند پیامبر زردشت به چشم خویش دیدم. اندک از سیاران به راستی نوشته شد. آفریدگار روان بزرگ او را پیامرزاد.

۲۵ یکی اینکه به چشم خویش چنین دیدم که آن روز چهار امشاسپند یعنی بهمن آشتی خواه و اردیبهشت انجام دهنده پارسایی و آذر خوره<sup>۷</sup> و آذر گشنسب، به گواهی آن راست پیامبری آشوزردشت به پیشگاه کسی گشتاسب رسیدند و از

(۱) روز بیست و نهم ماه.

(۲) برسُم دسته ای از گیاهان به ویژه شاخ انار است که هنگام اجرای آیینهای دینی در دست می گیرند.

(۳) اجرای مراسم درون. درون یکی از آیینهای دینی است که در طی آن برنان و گوشت و شیر... دعا خوانده می شود. نك به احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، ص ۱۱۳.

(۴) یعنی وزیر.

(۵) احتمالاً منظور این است که از طریق ستارگان حوادث را پیش گوئی کند.

(۶) موله این کلمه را «یشت تن» خوانده است به معنی بدن تقدیس شده.

(۷) منظور آتش فرنبغ یا آذر فرنبغ یکی از سه آتش مهم اساطیری زردشتیان است که عبارتند از آذر فرنبغ، آذر گشنسب و آذر برزین مهر.

آسمان به زمین ، پیش اورنگ گشتاسب رسیدند و به گشتاسب گفتند : «به آشو  
زردشت مهربانی کن و اندیشه با او راستدار» و نام خود را گفتند و از آنجا  
مینوانه رفتند.

پایان یافت به درود و شادی و رامش.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

بخش پنجم

زراشت نامه

### \*زراتشت نامه

زندگینامه زردشت در «زراتشت نامه» به روایت از موبد موبدان چنین است: زمانی جهان را بدی آشفته ساخت، نه آموزگاری بود نه رهبری و نه سروری برای بی سروران. همه از ایزدان و فرمان اوبی خبر بودند و جهان بر کام دیو فریب کار شده بود و دل اهرمن شاد و خندان بود. سرانجام خداوند دادگر بر مردمان بخشایش کرد و از نژاد فریدون<sup>۱</sup> در بستان پیامبری نهالی کاشت که از آن زردشت<sup>۲</sup> به بار آمد. بدین گونه که از تخمه فریدون فرخ مردی به نام پیترسب بود که از پشت فرزند او پوروشسب، زردشت پدید آمد و گره گشای همه بندهای جهان گردید. دوغدو مادر زردشت نیز از همین تخمه بود.

دوغدو از پوروشسب باردار شد و نطفه زردشت بسته شد. هنگامی که در شکم مادر پنج ماه و بیست روزه بود، شبی دوغدو به خواب دید که ابری تیره خانه او را فراگرفت و از آن ابر تیره، ددان باریدند و یکی از ددان شکم او را درید و

\* خلاصه‌ای از زراتشت نامه، ص ۴ تا ۷۸.

(۱) در مورد نسب نامه زردشت نک به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۷۵ و گزیده‌های زادسپرم، فصل هفتم.

(۲) در کتاب زراتشت نامه نام زردشت به صورت زرتشت یا زراتشت آمده است.

زردشت را بیرون کشید تا او را نیز ببرد، ولی زردشت به سخن درآمد و به مادر خود گفت که: «از چیزی نیندیش که مرا ایزد یاور است.» در همان هنگام از بلند آسمان کوهی روان شد و خورشید تابان از آن دمید و تاریکی را بردرد و جوانی چون ماه شب چهارده، جمشیدوار، از آن بیرون آمد، شاخی در دستش بود که از روشنی آن اهریمن سوخت. در دست دیگر جوان نامه‌ای بود که به سوی ددان انداخت و آنها همه بیرون شدند. تنها گرگ و پلنگ و درنده شیر بر جای مانده بودند که جوان نزدیک ایشان آمد و با آن شاخك روشنی که در دست داشت آنان را چون آتش بسوخت. سپس آن جوان زردشت را برگرفت و در زمان، پیش مادربرد و در شکم او نهاد و دوباره آن را بست. آنگاه آن جوان به دوغدو گفت که: «روان از هیچ دشمنی مترسان و به این پور نازاده دل خوش دار که دادار گیتی نگه‌دار اوست و جهانی به امید دیدار او؛ پیامبر باشد و به دادش جهان یکسره بنازد.» جوان این را گفت و دردم ناپدید شد.

دوغدو از خواب بیدار گشت و سراسیمه به سوی پیری اخترشناس که در همسایگی او بود شتافت و خواب خود را بازگو کرد و چنین شنید که: «روزگار ترا بلندی دهد و کام تو از فرزند بر آید و از نام او نام تو به کیوان رسد.»

پیر جهان‌دیده بر گزارش این خواب چنین افزود که: «زردشت فرخ نام فرزند تست و به نیکی سرانجام او بر آید، گرچه بدان بسیاری به دشمنی با او کوشند. آن شاخ روشن که دیدی فتره ایزدی بود که هر بدی را بازدارد و آن نبشته‌ای که جوان در دست داشت، نشانی از پیامبری است که تخم نیکی را به بار آورد و دیو و پری را خیره کند. سه ددی که شاخ آنها را به آتش کشید، نشان از سه دشمنی است که او خواهد داشت<sup>۱</sup> که با او دشمنی کنند و بروی دست نیابند و سرانجام سرنگون

(۱) شاید همان سه دشمنی باشد که دیوان به ده زردشت می‌فرستند. نك به دینکرد، هفتم،

گردند و راستی آشکار شود. شاهی باشد در آن روزگار کسه یاور دین زردشت شود.»

چون دوغدو گزارش خواب را شنید برخوابگزار آفرین کرد و راز را به پوروشسب گفت و مژده برپیترسب بردند. چون نه ماه بارداری برزن نیک نام بر آمد، هنگام زایش فرزندش رسید. چون سپیده بامداد برزد، زردشت فرخ از مادر زاد و در هنگام زادن بخندید. این نخستین معجزه زردشت بود و از خنده او پدر در شگفت شد و در دل گفت: «این فرّه ایزدی است. چون هر فرزندی که از مادر بزاید می گیرد.» نام او را زردشت نهاد، و همه جادوگران آن روزگار این را آفتی برای خود دانستند.

شاهی بود دوراسرون<sup>۱</sup> نام که سر کرده جادوگران بود. از آینده زردشت آگاهی داشت و می دانست که دین پاکیزه ای را آشکار خواهد کرد. پس از آگاهی از زادن او به نابودیش کمر بست، بر باره خود برفشست و به سوی خانه پوروشسب روان شد و به بالین زردشت شیر خواره در آمد و تیغ آبداری کشید تا او را به دو نیم کند. در زمان به فرمان ایزد جان پرور دست او خشک شد. این دومین معجزه زردشت بود.

جادوان از پا نشستند، زردشت را از پدر ربودند و سوی صحرا شدند. کوه هیزمی بر پا کردند و آتشی بر افروختند و زردشت را در آن آتش افکندند، باز به فرمان یزدان پیروزگر از آتش بر او آزاری نیامد. چون مادر زردشت بر این کار آگاهی یافت به صحرا دوید و فرزند را برگرفت و این سومین معجزه زردشت بود.

این راز که آتش بر زردشت کارگر نشد در همه جا پیچید. جادوان باز چاره دیگری کردند و به فرمان دوراسرون زردشت را که کودک شیرخواری بود در نهان

(۱) در متن های پهلوی به صورت دُورَسرو، نك به دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۴ و غیره و گزیده های زادسپرم، فصل دوازده، بند ۱ و غیره.

بر گرفتند و او را در گذر گاوان افکندند تا در زیر پای رمه گاوان تباد شود. اما به فرمان یزدان، پیشرو گاوان کودک را چون مادری در میان دست و پای خود گرفت و پس از آنکه همه رمه بگذشت، زردشت را به کناری نهاد و خود در پی گاوان راهی شد. مادر برسید و فرزند را بر گرفت. این چهارمین معجزه زردشت بود.

بار دیگر به فرمان دوراسرون، زردشت را که از پای گاوان رسته بود، در گذر گاه گله اسبان بیفکندند. در اینجا نیز به فرمان پروردگار مادیانی به بالین او آمد و او را از گزند دیگر اسبان نگاهبانی کرد و پس از گذشتن همه اسبان خود در پی آنها روان شد. مادر کودک او را بر گرفت و به سرای خویش برد. این پنجمین معجزه زردشت بود.

دورا سرون جادوگر، چاره دیگری کرد. این بار فرمان داد که لانه گرگی را که بچه‌های کوچک دارد، بیابند و بچه گرگها را بکشند و زردشت را بربایند و در این لانه بگذارند تا چون گرگ درنده از کوه برسد، با دیدن فرزندان مرده خویش، زردشت را بدرد. چنین کردند. گرگ بر بالای سر زردشت رسید. به فرمان ایزد، زردشت دست و پایی زد و دست او بر دهان گرگ خورد و در زمان دهان او بسته شد. گرگ با مهربانی بربالین او نشست. سپس دومیش دوان از کوهسار آمدند و پستان پر از شیر خود را به دهان او گذاشتند و به نوبت به او شیر دادند و با بخشایش یزدان گرگ و میش با هم بربالین او بودند. سرانجام مادر او در رسید و چون گرگ را بر سر کوه دید بر این گمان بود که او را دریده است. اما فرزند را تندرست یافت و با او به سوی خانه به راه افتاد. این ششمین معجزه زردشت بود.

جادوگران درمانده و شگفت زده انجمن کردند. بر تروش جادوگر گفت که: «من از کار زردشت آگاهم. او با چاره‌خواهی‌های ما تباه نگردد که یزدان او را از هر بدی نگاه می‌دارد. فره ایزدی نگاهبانش است. بهمن او را به نزد خدای برد و راز هر دو جهان بر او آشکار شود و پادشاه دادگری به نام شاه گشتاسب او را یاری



کنند.» پوروشسب چون این سخنها را شنید به دل شادمان شد.

پیر خردمند و هوشیاری در آن روز گار بود به نام بُرزین کروس<sup>۱</sup>. به هنگام بانگ خروس به سوی خانه پوروشسب آمد و به او گفت که: «این پسر را به من بسپار تا او را از شور و شر دور نگه دارم و چون فرزندی شایسته پرورانم». پدر چنین کرد و بدین گونه زردشت تا هفت سالگی از گزند دیو و جادو برست. چون به هفت سالگی رسید، باردیگر دُوراسرُون و دیوان به خانه او رفتند و خاندان او را بترسانیدند، ولی زردشت نترسید و نیرنگ جادوان بر او کارگر نشد.

پس از آن زردشت بیمار شد و آگاهی به جادوگران رسید. برتروش جادو آب مایه‌ای پلید، آغشته به ناپاکیها پرورد و به قصد نابودی او همچون داروی بیماری برای او برد. ولی زردشت به فرمان خداوند از این راز آگاهی یافت و از نوشیدن آن سر باز زد.

روزی پوروشسب تنی چند از مهران جادوگران را به همراهی دُوراسرُون و برتروش به خانه خویشان به مهمانی برد و خورشهای نیکو بیاورد و آنگاه به برتروش گفت: «نیرنگی بساز (= دعایی بخوان) که دلشاد گردیم. زیرا جادوگری نیک دانی و بر جادوگران مهتری.» زردشت به پدر گفت که «گفتار نادرست مگو، ترا به نیرنگ این جادوچه نیاز که راه او بیراهه است و سرای جادو به دوزخ بود و من به فرمان ایزد داد گر کار او زیروزبر کنم.» همه جادوان خیره ماندند. برتروش چون چنین دید عقل و هوش از او رفت و به سوی خانه خویش روان شد. شب او را تب گرفت و از آن بیمار جان داد و زن و کودکانش نیز به همین درد گرفتار شدند.

زردشت جوانی پانزده ساله شد و همیشه سر بر آستان ایزد داشت و یاور همه

(۱) از این شخصیت در متن‌های دینکرد و گزیده‌های زادسپرم سخنی به میان نمی‌آید.

چون سی ساله شد، با مردان وزنانی از خوبشاوندان به سوی ایران زمین آمد و چون به دریا رسید، کشتی و زورقی نبود. زردشت نمی‌دانست چگونه این مردمان را گذر دهد. از دل پیش ایزد بنالید و از او چاره‌ای برای گذر از دریا خواست. ایزد بدان مردمان فرمود که با شتاب به آب زنند و آنان چنین کردند و بی آنکه جامه از تن برکنند همانند کسانی که از پل گذرمی‌کنند از آب گذشتند.<sup>۱</sup>

در روز آنیران<sup>۲</sup> از ماه اسفندارمد زردشت پاکیزه دین به مرز ایران زمین رسید. جشنی بود و بزرگان فزون از شمار بدان جشنگاه آمدند. زردشت نیز خواست راهی آنجا شود. در راه شب تیره برآمد. زردشت را خواب فراگرفت و به خواب دید که لشکرانبوهی از باختر<sup>۳</sup> با کینه‌خواهی به سوی او آمدند و راه بر او بستند و در همان آن لشکری از نیمروز با ساز و برگ جنگ به پذیره این لشکر باختر در آمدند و آنها بگریختند. خواب را چنین گزارش کردند که چون زردشت پیش یزدان شود، و از رازها آگاه گردد، در بازگشت و هنگام آشکار کردن «دین به» دیوان و جادوان آگاهی یابند و به رزم با او کمر بندند. از این کار میدیومه آگاه شود و به «دین به» بگردد و دیوان بگریزند. زردشت از گزارشی که از خوابش شد، آسوده گشت و روی به سوی جشنگاه آورد و خرم و شادان بود.

پس از بازگشت از جشنگاه، در هنگام دمیدن خورشید، در روز «دی به مهر»<sup>۴</sup> ماه اردیبهشت نزدیک دریا رسید. نام اوستایی آن دایتی است و آن چهار بخش بود. زردشت به آب رفت. بخشی تا ساق، بخشی تا زانو، بخشی تا میان تن و

(۱) در دینکرد، هفتم، چنین داستانی وجود ندارد اما درگزیده‌های زادسپرم، فصل چهارده، گوندای از این حکایت آمده است.

(۲) آنیران روزسیام ماه است.

(۳) باختر به معنی شمال و در فرهنگ ایران باستان جایگاه دیوان است.

(۴) روز پانزدهم ماه.

بخشی از گردن به بالا. و این نشانه آن بود که در این نه هزار سال دین، به چهار بار تازه گردد. اول با زردشت سفیتمان، دوم هُشیدر<sup>۱</sup> و سوم ماه هُشیدر<sup>۲</sup> و چهارم ساسانش<sup>۳</sup>.

زردشت سروتن در آب شست و چون به خشکی آمد جامه خوشبوی پوشید و همان روز به فرمان خدا بهمن بر او آشکار شد. بهمن درخشنده بود و از دور مانند خورشید می نمود و جامه ای از نور بر تن داشت. به زردشت گفت که: «در دنیا چه نامی جویی و چه کامی داری؟» زردشت گفت: «جز خشنودی خدا و راستی نجویم.» بهمن سخنان شایسته او را شنید و او را به پیش یزدان رهنمون شد. به زردشت گفت که: «دو چشم خویش را فراگیر و پیش رو.» و آنگاه چون چشم گشود، تن خویش را در مینو دید و به انجمنی نگریست چنان پر نور که از نور ایشان سایه خویش را نمی دید. میان او و انجمن بیست و چهار گام فاصله بود. از میان فرشتگان به پیش یزدان فراز آمد و در خور ارزش او نماز برد و سخنها از دادار پرسید.

ایزد او را بر اسرار آفرینش آگاه کرد و امشاسپندان و نیز اهریمن را بر او نمود، و بدین گونه نیرنگهای اهریمن بر او کارگرنشد و زردشت پاسخهای شایسته به او داد.

چون زردشت از کار خدای آگاهتر شد، زمان آزمایشهای گوناگون فرا رسید. کوهی از آتش فروزنده دید. فرمان پروردگار چنین بود که آن پر خرد بر آن آتش تیز هم بگذرد. زردشت بر آن آتش تفته به بلندی کوه گذر کرد و آسیبی بر او نیامد. سپس به فرمان پروردگار، روی بگداختند و بر سینه سیمگونش ریختند، باز آسیبی بر او نیامد. دگر باره شکمش را بشکافتند و اندرون آن را باز بر جای گذاشتند. کسی

(۱) منظور اوشیدر / هوشیدر است.

(۲) منظور اوشیدر ماه / هوشیدر ماه است.

(۳) منظور سوشیانس یا سوشیانت است.

را که یزدان پشت باشد روز گار همین است.

پروردگار به زردشت گفت که: «این آزمایشها را برای مردم شرح بده. زیرا در زمانی که دین بهی در جهان آشکار شود، مردمان در دین شك و گمان کنند. در این زمان موبدان موبدی به نام آذر باد مَهْرَ اسفند<sup>۱</sup> برای زدودن گمان از جان و دل مردمان روی گداخته بر سینه ریزد و گزندی نیابد.

سپس زردشت از نماز و نیایش پرسید و پاسخ شنید. یزدان اوستا و زَند را بدو آموخت و بدو گفت که «پیش گشتاسب اوستا را بخوان.» چون زردشت از پیش یزدان باز آمد، بهمن او را پذیره شد و به او گفت که: «گوسفندان و همه رمه‌ها را به تو سپردم» به موبدان و ردان بگو تا آنها را نیکو دارند و بره و گوسفند جوان را بیش از اندازه نکشند و چهارپا را گرامی دارند.»

اردیبهشت به او پیام داد که: «هر آذری که در هر جا و در هر کشوری می‌بینی نیکو دار» و فرمان ده در هر شهر آتشکده برپا کنند و آیین‌های سده را فراموش نمایند و همیزم خشک و بوی خوش بر آتشها نهند.»

شهریور امشاسپند گفت که: «این پیام را بر مردمان و بر هر کس که زین افزاری دارد برسان که زین افزار خود را آراسته و پیراسته دارند.»

اسفندارمد امشاسپند گفت که: «فرمان داد آفرین این است که روی زمین را از خون و پلیدی و از مردگان نگاه دارند و زمین را آبادان کنند.»

خرداد امشاسپند بدو گفت که «آبهای روان را به تو سپردم تا مردم آن را با آلودگی‌ها نیالایند و پاک نگاه دارند.»

امرداد امشاسپند به زردشت سفارش کرد که: «مردم رستنی‌ها را پاس دارند آنها را بیهوده بر نکنند و تباه نکنند که آسایش مردم و چهارپا از آنهاست.»

زردشت همه این سخنان و رازهای ایزدی را شنید و باز گشت. دیوان آگاهی

(۱) نك به دینکرد، هفتم، فصل پنجم، بند ۵.

یافتند و به پیکار با او شتافتند. زردشت اوستا و زند خواند و دیوان رمیدند و به زیر زمین نهان شدند و جادوگران زار و لرزان شدند.

پس از پیروزی بر لشکر اهریمن، زردشت به سوی بلخ روان شد و به سوی درگاه گشتاسب رفت و به بارگاه او درآمد. شاه بر تخت عاج بود و بزرگان به پیرامون.

زردشت آفرین کرد و گفتار خود آشکار نمود. گشتاسب فرمان داد کرسی زرین آوردند و زردشت بر آن نشست و با دانایان به مناظره پرداخت و بر همه آنها پیروز شد. گشتاسب در نزدیکی جایگاه خود او را خانه داد و فیلسوفان دربار تنگدل شدند و آن شب نخفتند و برای روز دیگر آماده شدند. روز دیگر همچنان زردشت بر آنان در گفتار پیروز شد و روز سوم نیز به همان گونه گذشت.

سرانجام زردشت پیامبری خود را پیش گشتاسب آشکار نمود و اوستا و زند را پیش آن شاه ارجمند آورد و شاه گفت که باید درنگریست. دانایان دربار بسیار رنجیدند و دلشان از اندوه و غم پر خون شد. پنهانی همداستان شدند که به زردشت آسیب رسانند و او را رسوا کنند. درباری را که در دربار گشتاسب بود و کلید خانه زردشت را داشت، فریفتند و کلید خانه را برگرفتند و با چنین ترفندی، هنگامی که زردشت نبود به خانه او وارد شدند و در همه گوشه‌های آن خانه خون و پلیدی و موی و مردار و استخوانهای مرده پنهان کردند و هنگامی که زردشت در پیشگاه گشتاسب اوستا و زند برمی خواند، سخن از جادوگری او و کارهای زشتش به میان آوردند و با نشان دادن آن پلیدیها در گوشه و کنار خانه زردشت، دل گشتاسب را بر او تیره کردند و او را جادوگر جلوه دادند. گشتاسب سخن ایشان را باور کرد و حکیمان با چنین حیل‌های بر مهر خود در دل گشتاسب افزودند. گشتاسب زردشت را با دشنام فراخواند و این پلیدیها را بر او نمود. هر چند زردشت گفت که این پلیدیها از آن او نیست سودی نکرد. گشتاسب اوستا و زند را بینداخت و فرمود تا او را در بند کنند و زردشت بی هیچ گناهی يك هفته در زندان بماند.

گویند گشتاسب را اسبی بود پیلوار و چون عروسی در خرام کسه با باد پهلوزدی و نام او «اسب سیاه» بود. گشتاسب آن را گرانمایه می‌داشت روزی در بامداد هنگامی که مهتر به بررسی اسبان می‌پرداخت «اسب سیاه» را بی‌دست و پا دید و چون خوب نگریست دریافت که چهار دست و پای او در شکمش فرورفته است. مهتر بی‌تاب شد و دوان تا تخت شاه آمد و حال اسب سیاه را گفت. گشتاسب دژم شد. حکیمان را یکایک بخواند تا چاره اسب کنند. هیچکس چاره‌ای نیافت و حکیمان نیز در کار فروماندند. گشتاسب دلتنگ شد و از اندوه این اسب چنان غمین و بی‌تاب گشت که نه چیزی خورد و نه کاری کرد. زردشت همچنان در زندان به سر می‌برد. مردمان و لشکریان چنان دل‌مشغول بودند که او را از یاد برده بودند و حتی حاجبی هم که برای او غذا می‌برد او را فراموش کرده بود. شامگاهان به یاد او افتاد و برای او خوراکی برد و چگونگی حال اسب سیاه و اندوه بی‌اندازه گشتاسب و دیگران را باز گفت. زردشت بدو گفت که به شاه گشتاسب بگو که: «اگر مرا از این جای تیره بیرون بیاورد، دست و پای اسب را از شکم او بیرون آورم و تیمار او کنم.» فردای آن روز حاجب این پیشنهاد را به گشتاسب رساند و همانگاه شاه به حاجب فرمود که زردشت را به بارگاه باز آورند.

زردشت چون به پیشگاه شهریار رسید، بر او آفرین کرد. گشتاسب داستان اسب را با او گفت. زردشت گفت: «ای شه کامکار، اگر تو با درست پیمانی و بدون شك و شبهه چهار کار به جای آوری دو دست و پای این اسب نیز از شکم او بیرون آید.»

شهریار از زردشت پرسید که «این چهار کار چیست تا ما پیمان کنیم که آن را به جای آوریم؟» زردشت گفت که: «بر بالین اسب سیاه آن را بگویم.»

زردشت چون اسب را بنگرید در شگفت ماند و به گشتاسب گفت: «از این چهار درخواست یکی این است که تو این سخن راست را بر زبان آوری که من بی‌گمان پیامبرم و فرستاده ایزد داور و جز آنم که بر من نسبت ناروا دادند. اگر

دلت با زبانت راست باشد کامت بر آید».

شهریار پذیرفت و این سخن را بر زبان آورد و چون زردشت گفتار شاه را شنید، در پیشگاه کردگار نیایش کرد و بنالید. آنگاه دست اسب رامالش داد و دست راست او همانطور که گشتاسب خواسته بود بیرون آمد. همه خرم شدند و بر او آفرین خواندند.

سپس زردشت گفت: «ای شه نیکنام، دومین درخواست من این است که به یل اسفندیار، پسر نامورت بفرمای که در پیش تو با من پیمان کند که یاور دین یزدان باشد.» چون اسفندیار سوگند خورد که زردشت را یار و پشت باشد، پای راست اسب گشتاسب به فرمان ایزد بیرون آمد.

درخواست سوم زردشت این بود که او را به سراپرده گشتاسب رهنمون شوند تا او با همسر گشتاسب و مام اسفندیار سخن بگوید، چنین کردند و او به شهبانو چنین گفت: «ای بانوی بانوان، همسر و فرزند تو بادل پاک دین را پذیرفتند. باشد که دل روشن تو نیز «دین به» را بپذیرد.» آن پاک زن پذیرفت. زردشت به کنار اسب آمد و پیش جهان آفرین نالید و پای چپ اسب در زمان بیرون آمد و درست شد.

زردشت برای درخواست چهارم خویش به گشتاسب گفت: فرمان بده تا در بانی که کلیدخانه مرا داشت به پیشگاه آید و به تو سخن راست را بگوید که آن پلیدیها چگونه در خانه من جای گرفت.

چنین کردند. دربان در پیشگاه گشتاسب از بیم لرزید و زنهار خواست و سخن راست را باز گفت که چگونه فیلسوفان دل او را نرم کردند و به او رشوه دادند و او را به این کار زشت واداشتند. گشتاسب فرمود که آن چهار فیلسوف را زنده به دار کنند و به این گونه دست چپ اسب نیز بیرون آمد و دل شهریار نیز از غم برست. گشتاسب زردشت را نیکو بنواخت و از او پوزش خواست و کار راست شد. گشتاسب آیین او را پذیرفت و از پیمان بسته بیرون نرفت.

فردای آن روز زردشت به دربار آمد و چهرهٔ بدخواهان همچون کاه زرد بود. گشتاسب بدو گفت که: «من چهار آرزو دارم که می‌خواهم ایزد بر آورد: آرزوی نخستین من این است که بدانم در جهان دیگر جای من چون است؟ دوم این که تن من چنان شود که زین افزای بر آن کارگر نگردد. سوم این که هر آنچه در جهان خواهد بود از نیک و بد و آشکار و نهان از پیش بدانم. چهارم این که تا رستاخیز روان من از تن نگریزد.»

زردشت او را گفت: «برای پذیرش این آرزوها پیش دادار نیایش کنم، ولی تو باید از این چهار درخواست یکی را برای خود بگزینی و سه آرزوی دیگر را برای سه کس دیگر بخواهی. چون ایزد به یک تن این چهار را نمی‌بخشد.» گشتاسب بر این فرمان سر بر نهاد و نخستین آرزو را برای خود کرد تا جایگاه خویش را در جهان دیگر ببیند. زردشت بر درگاه ایزد نیایش کرد و ایزد این خواهش گشتاسب را پذیرفت.

فردای آن روز چون شهنشاه بر تخت نشست و زردشت به پیشگاه آمد دربان دوان آمد که چهار سوار سبزپوش بر دوش بردارند با زین افزار کارزار، هر یک به کردار کوهی روان، خفتان و بوگستوان دارند. گشتاسب از زردشت پرسید که: «اینان چه کسانی هستند؟ زردشت هنوز پاسخ نداده بود که سواران از بام فرود آمدند و به سوی تخت شاه رفتند. اینان که بهمن و اردیبهشت و آذر خرداد و آذر گشسب<sup>۱</sup> بودند به گشتاسب گفتند: «ما هر چهار فرستادهٔ ایزدیم به نزد تو. ایزد گوید که: زردشت را نکودار و او را در خطر میندازد که زردشت فرستادهٔ من است و جهانی را به فرمان او داده‌ام.»

شاه از سهمناکی دیدار آن چهار تن خموش و بیهوش از تخت فرو افتاد و چون هوش بازیافت گفت: «من کهنترین بندگانم و به فرمان ایزد کمر بسته‌ام.» فرستادگان

(۱) منظور آذر فرنبغ نك به و جرکرددینی، بند ۲۰.

(۲) آذر گشسب یا آذر گشسب، نك به و جرکرددینی، بند ۲۰.



ایزدی چون این پاسخ را شنیدند، در زمان چون تیری که از کمان برجهد، برفتند.

گشتاسب به زردشت گفت: «فرمان تو برجان من چون فرمان یزدان است.»  
و زردشت به او گفت که: «آرزوی ترا درخواست کردم.» زردشت فرمود درون<sup>۱</sup>  
برپا دارند و در آن درون می، گل، شیر و انار بگذارند. گشتاسب از آن می‌یشت  
شده<sup>۲</sup> خورد و سه روز بخفت و روانش به‌مینوشد و همه چیز را در آنجا آشکارا بدید  
و پایه خود و هر کسی را در آنجا یافت. پشوتن شیر یشت شده را خورد و جاودانه  
شد. جاماسب گل یشت شده را برگرفت و همه دانشها بر او روشن گشت. اسفندیار  
دانه انار یشت شده را خورد و روین تن گشت.

چون گشتاسب بیدار شد بر کردگار آفرین کرد. زردشت را پیش خواند و  
او اوستا و زند خواند و از این گفتار، دیوان گریزان شدند و به‌زیر زمین پنهان گشتند.  
زردشت گشتاسب را درباره دین اندرز داد.

از این پس پیشگویی‌هایی درباره آینده جهان آمده است<sup>۳</sup> که چون بازند گینامه  
زردشت چندان ارتباطی ندارد، از نقل آن چشم می‌پوشیم.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

(۱) نك به وجرکرددینی، بند ۱۹.

(۲) یعنی دعا خوانده.

(۳) نظیر این مطالب را در کتاب پهلوی زَنَدَوَهْمَن یَسَن می‌یابیم.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

بخش ششم

ملل و نحل شهرستانی

### \* زندگانی زردشت به روایت شهرستانی

زردشتیان پیروان زردشت پسر پوروشسباند که در زمان گشتاسب پسر لهراسب شاه ظهور کرد. پدرش از آذربایجان و مادرش از ری بود و دوغدویه نام داشت....

زردشتیان بر آنند که خدای تعالی در زمانی از ملکوت خود که در صحیفه‌های نخستین و کتاب اعلی<sup>۱</sup> مذکور است، آفرینشی روحانی<sup>۲</sup> را آفرید، و چون سه هزار سال گذشت، خواست او بر این قرار گرفت که در صورتی از نور درخشان، صورت انسان را ترکیب کند؛ و هفتاد فرشته بزرگوار را گرد او جمع کرد، و خورشید و ماه ستارگان و زمین و آسمان را آفرید که سه هزار سال بی حرکت بودند. آنگاه روح<sup>۳</sup>

\* این بخش برگردانی است از متن عربی کتاب الملل والنحل به کوشش محمد بدران، قاهره، ۱۳۷۰/۱۹۵۰، ص ۵۸۳ به بعد؛ چاپ سنگی تهران، ۱۲۸۸ ه.ق. ص ۱۱۵ به بعد؛ به کوشش کورتن (Cureton)، لایپزیک، ۱۹۲۳ ص ۱۸۵ به بعد، نیز نک به ترجمه فارسی ملل و نحل از افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، به کوشش جلال فائینی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۸۳ به بعد.

(۱) احتمالاً منظور کتاب اوستاست.

(۲) آفرینش مینوی در اصطلاح کتابهای پهلوی.

(۳) منظور فرّوهر زردشت است. نک به دینکرد، هفتم. فصل دوم، بند ۲۲ به بعد.

زردشت را در درختی که آن را در بهشت برین آفریده بود، قرار داد، و هفتاد فرشته بزرگوار را در پیرامون آن گرد آورد، و آن درخت را در قله‌ای از کوه‌های آذربایجان به نام اسموندگر<sup>۱</sup> کاشت. آنگاه شبح زردشت را با شیر گاو آمیخت<sup>۲</sup>، و پدر زردشت آن را نوشید. آن شبح در زهدان مادر به صورت نطفه و بعد به صورت مضغه (تکه گوشت) درآمد. آنگاه شیطان (= اهریمن) به دشمنی با مادر برخاست و او را دچار بیماریها کرد. سپس مادر از آسمان ندایی شنید که دلالت بر شفای او داشت، و (از بیماریها) شفا یافت.<sup>۴</sup>

چون زردشت متولد شد، خنده کرد که حاضران متوجه آن شدند. سپس (بدکاران) دست به حيله زدند و زردشت را بر سر راه گاوان و اسبان و گرگان نهادند، اما هر کدام از آن حیوانات به پاسبانی از آن کودک در برابر هم‌جنسان خود پرداخت.<sup>۵</sup>

پس از آن زردشت بزرگ شد تا به سن سی سالگی رسید و خدای تعالی او را به رسالت و پیامبری مردمان برگزید<sup>۶</sup>. آنگاه گشتاسب شاه را به دین خویش خواند و گشتاسب آن را پذیرفت<sup>۷</sup>. دین اومبتنی بر پرستش خدا و عدم پرستش شیطان، فرمان به نیکوکاری و نهی از زشتکاری و دوری جستن از بدیها بود...<sup>۸</sup>

(۱) متن: اسمویندخر که تصحیف آسنوندگر (کوه آسنوند) است. نک به دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۲۲.

(۲) در دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۳۷ «گوهر تن» (جسم).

(۳) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۳۸ به بعد.

(۴) دینکرد، هفتم، فصل دوم، بند ۵۳ به بعد.

(۵) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۲ به بعد.

(۶) دینکرد، هفتم، فصل سوم، بند ۵۱ به بعد.

(۷) دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بندهای ۶۳ و ۶۶ به بعد.

(۸) بخشی از متن که شرح بعضی از عقائد زردشت است و با زندگی‌نامه اساطیری او ارتباطی ندارد، در ترجمه حذف شد.

زردشتیان معجزات بسیاری را بدو نسبت می‌دهند، از آن جمله است: دست و پای اسب گشتاسب در شکم حیوان فرو رفته بود، و در این هنگام زردشت در زندان بود. گشتاسب او را آزاد کرد، و دست و پای اسب باز شد.<sup>۱</sup> معجزه دیگر اینکه: دردینور به کوری برخورد. گفت: «گیاهی را بر گیرید و شیرهاش را در چشم وی بریزید تا بینا شود.» و آن گیاه را برای آنان توصیف کرد. چنین کردند و کور بینا شد.<sup>۲</sup> و این، به علت آشنایی وی به خواص آن گیاه بود و به هیچ‌روی از نوع معجزات نبود.

### جیهانی در مقاله‌ای از مقالات مربوط به زردشت درباره مبدعها آورده است<sup>۳</sup>

دین زردشت، دعوت به دین مازدَیسنان<sup>۴</sup> است و معبودش اورمزد است. فرشتگانی که میانجی رسالت او از سوی اورمزد بودند، عبارتند از: بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسفندارمد، خرداد و مرداد. زردشت این فرشتگان را دید و علوم را از آنان فراگرفت، و میان او اورمزد، بی‌میانجی، پرسشها و پاسخهایی مبادله شد:<sup>۵</sup>  
نخست: زردشت گفت: «آن چیست که بود و اکنون نیز وجود دارد؟»  
اورمزد گفت: «من و دین و کلام.» دین، عمل اورمزد است، و کلام او، ایمان اوست<sup>۶</sup> [کلام، کلام اوست]، و دین برتر از کلام اوست، زیرا عمل برتر از

(۱) نك به دینکرد، هفتم، فصل چهارم، بند ۷۰.

(۲) در منابع دیگر از این معجزه سخنی به میان نیامده است.

(۳) این قسمت در چاپ سنگی تهران، ۱۲۸۸ ه.ق، ص ۱۱۷ به بعد و نیز در چاپ بدران، همان مأخذ، ص ۶۰۱ به بعد آمده است. این بخش را دومناش به فرانسه ترجمه کرده است:

J. De Menasce, « Le témoignage de Jayhānī sur le Mazdéisme », *Donum Natalicium H. S. Nyberg Oblatum*, Uppsala, 1954, 50-59.

(۴) متن: ماریان. دومناش: مزدیسنان.

(۵) نك به گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۳ و (زادشت نامه. ص ۴۱ به بعد.

(۶) متن: کلامه و ایمانه.

نخستین فرشته‌ای که آفرید، بهمن بود، و دین را بدو آموخت و جایی را از جایگاه نور بدو اختصاص داد، و از ذات خویش، ذاتی را بدو بخشید. بنا بر این عقیده، سه مبدء وجود دارد.

پرسش دوم: «چرا همهٔ اشیاء را در زمان بی‌کرانه (غیرمتناهی) نیافریدی؟ زیرا که زمان را به دو بخش کردی، بخشی را محدود و بخشی را نامحدود؛ اگر آنها را در زمان نامحدود آفریده بودی، هیچ چیزی از میان نمی‌رفت.»  
اورمزد گفت: «در این صورت امکان نداشت که آفات اهریمن گناهکار از میان برود.»

پرسش سوم: زردشت گفت: «از چه این جهان را آفریدی؟»  
اورمزد گفت: «همهٔ این جهان را از نفس<sup>۱</sup> خویش آفریدم. اما نفسهای نیکان را از موی سر خود<sup>۲</sup>، و آسمان را از مغز خود<sup>۳</sup>، . . . . . از پیشانی خود، و خورشید را از چشم خود، و ماه را از بینی خود، و ستارگان را از زبان خود، و سروش و دیگر فرشتگان را از گوش خود، و زمین را از عصب پای خود آفریدم<sup>۴</sup>.»

<زردشت گفت: «این دین را نخست بر چه کسی نمودی؟»><sup>۶</sup>

- ۱) از خود آفریدم. نظیر این گفته در دوایات پهلوی، فصل ۴۶ (ص ۱۲۸) به بعد آمده است که در جزئیات با روایت جیهانی تفاوتی دارد.
- ۲) در دوایات پهلوی، بند ۱۳: گیاه را از موی (خویش) آفرید.
- ۳) در دوایات پهلوی، بند ۴: آسمان را از سر (خویش) آفرید.
- ۴) متن مغشوش است: والظفر والمعاضد: انگشتان و بازو.
- ۵) در دوایات پهلوی، بند ۵: زمین را از پای (خویش) آفرید.
- ۶) این سؤال در متن عربی از قلم افتاده است. نظیر این مطلب و دنبالهٔ آن با تفصیل بیشتری در دینکرد، هفتم، فصل ۱، بند ۷ تا ۳۲ و نیز دینکرد، نهم، فصل ۳۶ (بدکوشش مدن ص ۸۵۱) آمده است.

اورمزد گفت: «این دین را نخست به گیومرت عرضه داشتیم که آن را دریافت و بدون فراگیری و تحصیل آن را حفظ کرد.»

زردشت گفت: «چرا این دین را از طریق و هم به گیومرت نمودی و به من از راه گفتار القا کردی.»

اورمزد گفت: زیرا لازم است که تو این دین را فراگیری و به دیگران بیاموزی، حال آنکه گیومرت کسی را نداشت که آن را بپذیرد. پس بهتر است که خاموش باشی تا من سخن بگویم و تو بشنوی، و تو سخن بگویی و مردمان (سخن ترا) بشنوند و بپذیرند.»

زردشت به اورمزد گفت: «آیا این دین را پیش از من بر کسی، جز گیومرت، نموده‌ای؟»

اورمزد گفت: «آری، این دین را به \*جمشید<sup>۱</sup> نمودم، به علت اینکه ضحاک را منکر بود.»

زردشت گفت: «چون می‌دانستی که او دین را نمی‌پذیرد، پس چرا آن را بدو نمودی؟»

اورمزد گفت: «اگر دین را بدو نمی‌نمودم، دین به تو نمی‌رسید. همچنین آن را به فریدون و کیارش<sup>۲</sup> و کیقباد و گرشاسب<sup>۳</sup> نمودم.»<sup>۴</sup>

(۱) در نسخه‌ها کلمه تصحیف شده است: جم خمین نجماً مجسماً یا جسماً مجسماً که ظاهراً تصحیف جمشاد (= جمشید) است.

(۲) در متن ملل و نحل چاپ بدران کیکاوس ولی در نسخه بدل کبارس (= کیارش، کی آرش) آمده است. دومناش، همان مأخذ، ص ۵۳ ح ۲، با مقایسه با عبارت دینکرد، نهم، کی آرش را مرجح دانسته است.

(۳) متن چاپ بدران: کشتاسب. اما نسخه بدلها: کوشاسب، کرشاسف.

(۴) در دینکرد، نهم، همانجا چنین آمده است: «دین را به جمشید دارنده رمة خوب نمودم

(= عرضه کردم)، به فریدون روشن (= نورانی) بلند نمودم، بد کی آرش نمودم و به گرشاسب از خاندان سام نمودم و آنان نپذیرفتند.»

زردشت گفت: «آفرینش جهان و ترویج دین برای چیست؟»

اورمزد گفت: «نابودی دیو گناهکار بجز از راه آفرینش جهان و ترویج دین ممکن نیست، و اگر دین رواج نیابد، پیشرفت امور جهان ممکن نیست.»

چون زردشت دین را ازدادار اورمزد پذیرفت و آن را استوار داشت و بدان عمل کرد و در خانه پدر به زمزمه پرداخت<sup>۱</sup>، کَرَب<sup>۲</sup> گناهکار از این کار به خشم آمد و آشفته شد؛ زیرا او شریری بود پرازمرگ و ظلمت و بلا و محنت. سپس دیوان خویش را فرا خواند که نامهایشان از این قرار است<sup>۳</sup>: \*بُود دیو، \*اثیاج دیو<sup>۴</sup>، \*نهان رَوش دیو، فریفتار دیو<sup>۵</sup>، و به همه آنان دستور داد به نزد زردشت روند و او را بکشند. زردشت از این کار آگاه شد و به خواندن (دعا) و زمزمه پرداخت، و بر طبق دین مازدیسنان<sup>۶</sup> آب نثار کرد<sup>۷</sup> تا دیوان شکست خورده، گریختند. ستیزهای دیگری نیز روی داد، اما زردشت دیوان را با خواندن ۲۱ آیه<sup>۸</sup> از کتاب خویش اوستا، گریزاند، و دیوان از مردمان دور شدند.

(۱) اوستا را معمولاً با زمزمه می خوانند.

(۲) در متن کون، احتمالاً تصحیف کوی، اما در روایت پهلوی (دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۳۶ به بعد) به جای این کلمه اهریمن آمده است و این اعمال بدون نسبت داده شده است.

(۳) نامهای این دیوان در نسخه های ملل و نحل تصحیف شده است، موله، ص ۱۸۳، بامقایسه روایت دینکرد، توانسته است این نامها را اصلاح کند.

(۴) در پهلوی: سیج یا سیز. صورت متن عربی به شکل اوستایی کلمه نزدیک تر است.

(۵) نهان رَوش (= پنهان کار) و فریفتار در متنهای پهلوی همیشه دو صفت دیو سیز (سیج) است، در اینجا دو دیو جداگانه بدشمار آمده اند.

(۶) متن مارسیان. در متن بدران: علی یدی آمده است که تصحیف علی دین است. در چاپ سنگی تهران: بدین.

(۷) منظور «آب زُور» است. نک به ترجمه مینوی خرد، تعلیقات، ۱۵۲ تا ۱۵۵.

(۸) ظاهراً منظور دعای آهونور است که ۲۱ کلمه دارد.



چون زردشت به کمال چهل سالگی رسید، و هم سخنی‌های او با اورمزد در طی هفت ملاقات<sup>۱</sup> با اورمزد، به پایان رسید و با قوانین دین خدا و فرائض و سنن او به کمال آشنا شد، خدا به او فرمان داد که به نزد گشتاسب شاه رود و ذکر خدا و نام او را بر شاه آشکار کند. زردشت فرمان خدا را به اجرا درآورد. نخست دو پادشاه<sup>۲</sup> آن ناحیه را به نامهای \* اوروایتادینگک<sup>۳</sup> و \* ویدویشث<sup>۴</sup> به دین خویش خواند، و هر دو را به دین خدا و نپرستیدن شیطان و انجام دادن کار نیک و پرهیز از بدی دعوت کرد. آن دو پادشاه سخن او را نپذیرفتند و در گناهکاری سخت تر شدند. آنگاه بادی بر آنها وزید و هر دو را از زمین بلند کرد و در هوا قرارداد. مردمان گرد آمدند و آن دو را نظاره می کردند؛ پرندگان از هر جایی به آن دو روی آوردند و گوشت آنان را برکنندند و استخوانهایشان بر زمین افتاد.

چون زردشت به تبلیغ دین در پیش گشتاسب پرداخت، هر چه اورمزد پیش از آن بدو خبر داده بود، به او رسید از قبیل به زندان افتادن و گرفتار بلا شدن، تا اینکه داستان اسب (گشتاسب) پیش آمد که دست و پای او در بدنش فرورفت، و هیچ اثری در جسم او از آنها پیدا نبود، و مردمان در آن کار فرومانده و حیران بودند. گشتاسب زردشت را از زندان به درآورد و آن حال را از او پرسید. زردشت گفت: «این یکی از نشانه‌های راستی گفتار من است که خدای و آفریدگار مرا قبلاً از آن آگاه کرده بود.» و با آنان شرط کرد که اگر دعا کند و دست و پای اسب را خارج

(۱) نك به گزیده‌های زادسپرم، فصل ۲۳ و ذراشت نامه، ص ۴۱ به بعد.

(۲) نك به دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۶ به بعد، و نیز دبستان المذاهب، بهد کوشش رضا رحیم زاده ملك، ج ۱، تهران، ۱۳۶۲، ص ۸۱.

(۳) در متن عربی فوربمارای و صورت‌هایی مانند آمده است که ظاهراً تصحیف اوروایتادینگک متن پهلوی دینکرد، هفتم، فصل ۴ بند ۶ است. نك، مولد، ص ۱۸۱.

(۴) در متن عربی: بیویدست، لویدست و غیره که تصحیف ویدویشث متن پهلوی دینکرد، هفتم، فصل ۴، بند ۲۱ است. نك به مولد، همانجا.

کند، بدو ایمان آورند. شرط را پذیرفتند. زردشت نام خدا را خواند و دست و پای  
اسب به همان گونه که بود، بیرون آمد، گشتاسب بدو ایمان آورد، و فرمان داد که  
دانشمندان زمان از بابل و ایران شهر گرد هم آیند، و دستور داد تا با زردشت به  
گفته‌گو پردازند. پس از آنکه به مناظره با او پرداختند، بر فضیلت او معترف  
گشتند.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

### کتابنامه

آموزگار، ژاله، «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۷، شماره ۷۲، ۱۳۴۸ ص ۱۷۲ تا ۱۹۹.

بهار، مهرداد، اساطیر ایران، تهران، ۱۳۵۲.

همو، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، ۱۳۶۲.

بیرونی، آثار الباقیه، به کوشش زاخو، لایپزیک، ۱۹۲۳.

تفضلی، احمد، ترجمه مینوی خرد، تهران، ۱۳۶۴.

راشد محصل، محمد تقی، (مترجم)، گزیده‌های زادسپرم، تهران، ۱۳۶۶.

زردشت بهرام پژدو، زداشت نامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۸.

شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن احمد، الملل والنحل، به کوشش محمد بدران، قاهره ۱۳۷۰/۱۹۵۰؛ چاپ سنگی تهران، ۱۲۸۸ ه.ق.؛ به کوشش کورتن، لایپزیک، ۱۹۲۳.

مسعودی، التنیبه والاشراف، به کوشش دوخویه، لیدن، ۱۸۹۴.

همو، مروج الذهب، به کوشش پلا، بیروت، ۱۹۶۶.

معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، تهران، ۱۳۳۸.

میر ذوالفقار اردستانی، دبستان المذاهب، به کوشش رضا رحیم زاده ملک، تهران، ۱۳۶۲.

میر فخرایی، مهشید (مترجم)، (وایات پهلوی، تهران، ۱۳۶۷.

هنینگ، زردشت، سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه کامران فانی، تهران، ۱۳۵۷.

هینلز، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار - احمد تفضلی، تهران، ۱۳۶۸.

- Anklesaria, B. T. (ed.), *Bundahišn*, Bombay, 1908.
- Id. (ed.), *Vichitakiha-i Zatsparam (Wizīdagīhā ī Zādspram)*, Bombay, 1964.
- Benveniste, E., 'L'Ērān-vēž et l'origine légendaire des Iraniens', *BSOS* VII, 1933-35, 265-274.
- Boyce, M., *A History of Zoroastrianism*, I, Leiden, 1975; II, 1982.
- Id., *Zoroastrians*, London, 1979.
- Boyce, M. - Gershevitch, I. (eds.), *Henning Memorial Volume*, London, 1970.
- Burrow, T., 'The Proto-Indoaryans', *JRAS*, 1973, 123-140.
- Dhabhar, N.D. (ed.), *The Pahlavi Rivāyat*, Bombay, 1913.
- Id., *Saddar Nasr - Saddar Bundahišn*, Bombay, 1909.
- Dresden, M., *Dēnkart (Dēnkard)*, Wiesbaden, 1966.
- Duchesne-Guillemin., J., *La religion de l'Iran ancien*, Paris, 1962.
- Gnoli, G., *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples, 1980.
- Haug, M.—West, E. (eds.), *The Book of Ardā Virāf*, Bombay - London, 1872.
- Herzfeld, E., 'The Traditional Date of Zoroaster', J.D.C. Pavry (ed.), *Oriental Studies in Honour of C.E.P. Pavry*, London, 1933, 132-6
- Humbach, H., 'A Western Approach to Zarathushtra', *JCOI* 51, 1984, 6 ff.
- Jackson, A.V.W., *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran*, New York, 1919.

Junker, H., 'Frauwelt', *ZII*, 2, 1923, p. 238.

Klima, O., 'The Date of Zoroaster', *Arch. Or.*, 1959, 556 ff.

Madan, D. M. (ed.), *Dinkart (Dēnkard)*, Bombay, 1911.

Markwart, J., *Wehrot und Arang*, Leiden, 1938.

Marquart, *Ērānšahr*, Berlin, 1901.

de Menasce, J., 'Le témoignage de Jayhānī sur le Mazdéisme,' *Donum Natalicum H. S. Nyberg Oblatum*, Uppsala, 1954, 50–59.

Molé, M., *Culte, mythe et cosmologie dans l'Iran ancien*, Paris, 1963.

Id., *La légende de Zoroastre*, Paris, 1967.

Nyberg, H. S., *A Manual of Pahlavi*, I, Wiesbaden, 1964, II, 1974.

Sanjana, P. (ed.), *Dinkard (Dēnkard)*, 1–19, Bombay, 1874–1928.

Sanjana, P. (ed.), *Vičirkart ī Dēnik (Wizīrkard ī Dēnīg)*, Bombay, 1848.

Shahbazi, Sh., 'The Traditional Date of Zoroaster Explained', *BSOAS* 40 (1977), 27 ff.

Tavadia, J. (ed.), *Shāyast nē Shāyast*, Hamburg, 1930.

West, W., *Pahlavi Texts*, Part 1, *Sacred Books of the East*, Vol. V, Oxford, 1880, Id., Part 4, *SBE*, Vol. XXXVII, 1892, Id., Part 5, *SBE*, Vol. XLVI, 1897.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

فهرستها \*

آراست ۱۵۹ ← آراستای	آب هومیگان ۸۴، ۸۵، ۹۳، ۹۴
آراستای، آراست ۴۷، ۱۴۰، ۱۴۷	آب يك ۱۶۵
آسر پایتیش (فرگرد) ۱۱۹	آتش (ایزد) ۵۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵
آسن خرد ۱۵۹	آتشکده ۶۴
آسیای مرکزی ۲۰	آثرون ۲۴
آهخت، آهختان ۹۱ ← هاختان	آذرباد پسر ایمید ۲۹
	آذرباد مهر سپندان، آذرباد مهر اسفند
	۱۸۰، ۱۰۷
اثیاج (دیو) ۱۹۴	آذربایجان ۲۱، ۳۹، ۶۴، ۱۳۳، ۱۴۱
اخت ۱۴۹	۱۴۴، ۱۵۳، ۱۸۹
اختر (برج) ۱۱۵	آذر برزین مهر ۱۶۸، ۱۵۵، ۱۶۸ ←
ادوخوس ۱۶	برزین مهر
اراگگ ۶۰، ۶۱ ← راگگ، راغ، هرک، هر ای	آذر خراد ۵۱، ۱۸۴ ← آذر فرنبغ
ارتشتاری (پیشه) ۸۳	آذر خوره ۱۶۸ ←
ارج، ارغ ۱۳۳، ۱۴۷ ← ایرج، ایرز	آذر فرنبغ (آتش) ۱۶۸
ارجاسب (تورانی، خیونی) ۲۵، ۵۱، ۵۲،	آذر فرنبغ پسر فرخزاد ۲۹
۵۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۶،	آذر کیوان ۷
۱۴۸	آذر گشسب، آذر گشتسب ۵۱، ۱۶۸، ۱۸۴
	← گشسب

\* اعدادی که با حروف سیاه چیده شده، مربوط به مواردی است که در باره کلمه توضیح داده شده است.

اشی (خوب) ۴۲، ۱۰۳، ۱۱۹ ← اهریشوننگ  
 افراسیاب (تورانی) ۷۲، ۱۶۴  
 افضل الدین صدرتر که ۳۳  
 افلاطون ۱۶، ۱۷  
 اکس (رود) ۲۲، ۲۳  
 اکومن ۴۲، ۱۲۸، ۱۲۹  
 امرداد (امشاسپند) ۱۸۰ ← مرداد  
 امشاسپند، امشاسپندان ۲۹، ۳۸، ۳۹، ۴۷،  
 ۴۸، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۸۸  
 ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۳،  
 ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،  
 ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۹  
 اناهیتا ۱۱۹ ← ناهید، اردویسور  
 انگران (روز) ۱۳۹ ← انیران  
 اننگهان ۱۲۷  
 اننگهد ۷۳  
 انیران (روز) ۱۳۹، ۱۶۵، ۱۷۸ ← انگران  
 انیران (غیر ایرانی) ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۶  
 اورگندسپ ۷۳  
 اورمزد ۱۸، ۲۴، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۴۷،  
 ۴۸، ۵۱، ۵۷، ۵۹، ۶۶، ۶۹، ۷۸،  
 ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۷،  
 ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۵۳، ۱۵۴،  
 ۱۵۵، ۱۹۴، ۱۹۵  
 اورمیه ۲۹، ۶۴، ۱۳۳  
 اوروایتادنگ (اوسخشان) ۴۸، ۴۹، ۸۸  
 ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۳۸، ۱۹۵  
 اوروت نره ۲۵  
 اوروتسپ ۱۲۶

ارجت ارشن ۷۳  
 ارجت ارشو ۱۲۷  
 ارداویراف نامه ۱۶  
 اردشیر اول هخامنشی ۱۶  
 اردویسور ۴۲، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۲ ←  
 ناهید، اناهیتا  
 اردیبهشت (امشاسپند) ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۲،  
 ۶۳، ۶۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۵،  
 ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۸  
 ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۱  
 اردیبهشت (ماه) ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۷۸  
 ارزوه (ماهی) ۱۴۴  
 ارس (رود) ۱۴۵، ۱۴۶  
 ارسطو ۱۶  
 ارش ۶۵  
 ارغ ← ارج، ایرج، ایرز  
 اریج ۷۳  
 ازان ۱۳۰  
 اسپندارمد، اسفندارمد (امشاسپند) ۶۳،  
 ۹۸، ۱۳۲، ۱۸۰، ۱۹۱ ← اسپندارمد  
 اسفندارمد (ماه) ۱۳۹، ۱۷۸  
 اسفندیار ۲۵، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۱۱۶،  
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۸۵ ← سپندوزداته  
 اسفیان ۷۳، ۱۲۷  
 اسکندر ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷  
 اسموخونونت ۱۴۹  
 اسموندگر (کوه) ۱۹۰ ← اسنوند  
 اسنوند (کوه) ۳۹، ۶۴، ۱۴۵، ۱۴۶،  
 ۱۹۰  
 اشموهو ۱۰۳

اوروشتران ۱۴۹

اورویتودا ۱۳۸ ← اوروایتادنگ

اوستا ۲۱، ۵۷، ۵۹، ۷۱، ۹۸، ۱۰۹،

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۴

اوسخس، اوسخشان ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱،

۱۳۰

اوسند، اوسندام (کوه) ۱۴۴

اوسیگ ۸۸

اوشان ۸۵

اوشیدر، هوشیدر ۳۰، ۵۸، ۱۱۶، ۱۴۰،

۱۷۹

اوشیدرماه، هوشیدرماه ۳۰، ۵۸، ۱۱۶،

۱۷۹، ۱۴۰

اهریشونگک ۴۲، ۱۱۹، ۱۲۱ ← اشی خوب

اهریمن ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۶۴، ۶۸، ۷۲،

۹۴، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸

اهلوسوت ۱۵۰

اهورامزدا ۲۳ ← اورمزد

اهوکامه ۱۲۹

اهونور (دعا) ۴۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳،

۱۱۴، ۱۲۲، ۱۹۴ ← ایتا اهو ویریو

ایران، ایرانشهر ۲۳، ۷۱، ۹۵، ۱۰۳،

۱۶۵

ایرانویج ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۱۱۵، ۱۵۳

ایرانویز ۱۱۵ ← ایرانویج

ایرج (پسر فریدون) ۷۳، ۱۲۷

ایرج، ایرز ۱۳۳ ← ارج، ارغ

ایریگک ۷۳، ۱۲۷

ایزدان ۶۶ و موارد بسیار دیگر

ایزیم ۱۲۷

ایست واستره ۲۴

اینگهان ۱۲۷

اینگهد ۷۳

بابل ۱۵، ۱۶، ۱۰۱

باختر ۱۷۸

برادروخش ۱۳۰، ۱۳۴

برادروریش (تور، کرپ) ۴۴، ۴۵، ۵۳،

۷۸، ۷۹، ۸۰، ۱۵۶

برادروش ۵۳

برادروگک ۱۶۴

برادروریشن ۱۳۰

برادریش ۲۵، ۱۳۰ ← برادروریش

برترروش ۱۷۶، ۱۷۷ ← برادروریش

برزین کروس ۴۵، ۱۷۷

برزین مهر (آتش) ۵۰، ۵۱، ۱۶۶، ۱۶۷،

← آذر برزین مهر

برسم ۱۶۸

بستور، بست ویری ۲۵

بس وشیپای ۱۴۹

بلخ ۲۲، ۴۹

بندوه ۲۴

بندهشن ۱۳

بود (دیو) ۹۴، ۱۹۴

بورگا و اسفیان ۷۳

بوی ۵۲

بهار بود (جشن) ۴۷، ۱۴۰

بهرام (ایزد) ۶۴

بهرام (آتش) ۱۴۵

بهرام بن فرهاد ۷

بهمن (امشاسپند) ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶،



۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۱،

۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۹،

پوروشسپہ ۲۳ ← پوروشسب

پیترسب، پیترسپ ۷۳، ۱۲۷، ۱۷۵،

پیداتخمہ ۶۴

تاریخ اسکندر، اسکندری ۱۴، ۱۵، ۱۸،

تاریخ سلوکی ۱۴، ۱۵، ۱۸،

تاریخ منجمان بابل ۱۵

تاریکان ۱۴۲

تجان (آب) ← تجن ۱۴۵

تجن (آب) ۲۲، ۲۳، ۱۴۵

ترکمنستان ۲۳

ترویا ۱۷

تنافورمرگگ ارزان ۹۱

تن پسین ۵۸، ۸۰

توجان، توچان ۱۴۵ ← تجن

تور (ناحیہ) ۲۱

توران ۲۳، ۷۱، ۱۰۴

تورانی، تورانیان ۲۱، ۷۰، ۷۱، ۱۰۵

← تویریہ

تور اوروایتادنگگ ← اوروایتادنگگ

تور برادروریش، برادرورش ←

برادروریش

توزان (آب) ۱۴۵ ← تجن

تویریہ (تورانی) ۲۱

ثریتگگ ۷۳، ۱۲۷

ثریتی ۲۴ ← سریت

۴۷، ۵۱، ۶۳، ۶۵، ۷۷، ۷۸، ۸۴،

۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲،

۱۱۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۶،

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۵،

۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰،

۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲

بہمن (پسر اسفندیار) ۱۴

بہیزک ۱۴۹

بیتگگ ۷۳، ۱۲۷

بیرونی (ابوریحان) ۱۷

پارس ۱۹

پارسایی ۱۰۳ ← اشموہو

پتیریترسب، پتیریترسپ ۳۹، ۴۰، ۶۱،

۶۲، ۷۳

پرترسپ ۱۲۶

پرشت گاہ ۹۳، ۱۲۲

پرگاوا اسفیان ۷۳

پری ۱۰۸

پشوتن ۵۱، ۵۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۵۵،

۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۵

پلینی ۴۵

پودیگگ ۱۴۵

پوروچیستا ۲۴

پوروشسب، پوروشسپ ۲۳، ۴۰، ۴۱،

۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۶۲،

۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰،

۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹،

۸۰، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۹،

۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،

جاماسب، جاماسب ۲۴، ۲۵، ۵۰، ۵۲،  
۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۶۶، ۱۶۷،  
۱۸۵، ۱۶۸  
جاماسبه ۲۴ ← جاماسب  
جم، جمشید ۶۴، ۷۰، ۷۳، ۱۱۳، ۱۱۵،  
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۹۳  
جمشاد ۱۹۳ ← جم  
جوهرتن ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۶۷ ← گوهرتن  
جهی ۴۳، ۷۴  
جیهانی ۱۹۱

چشمگ (دیو) ۴۱، ۶۸، ۹۸  
چهارپیشه ۸۳  
چهرداد (نسک) ۵، ۶، ۳۰  
چیچست ۳۹، ۶۴، ۱۳۳  
چیخشوش ۷۳، ۱۲۷  
چینود (پل) ۱۳۷

خانتوس (لیدیایی) ۱۶، ۱۷  
خربز ۱۴۴

خرداد (امشاسپند) ۶۳، ۱۰۸، ۱۴۶،  
۱۸۰، ۱۹۱

خرداد (روز) ۴۲، ۱۶۱، ۱۶۶

خردز ۱۲۷ ← هرتر

خرفستران ۱۰۸

خروس ۸۴

خره ۳۷ ← فره

خشیارشا ۱۶

خشم (دیو) ۵۳، ۱۰۵، ۱۳۰

خوارزم ۲۰، ۲۱، ۲۲

خور (روز) ۵۳، ۱۴۹، ۱۵۶

خورشیدپایه ۶۰، ۷۹

خونیرس ۷۳، ۱۱۵

خویشکاری ۶۰، ۷۴

خیم ۱۰۸

خیونان ۵۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۴۸

دادگاه ۱۶۶

دارا (پسرچهرآزاد) ۱۴

دارا (پسر دارا) ۱۴، ۱۶

دبستانالمذاهب ۷

دایتی، داییتی (آب، رود) ۴۰، ۴۷، ۶۶،

۸۴، ۹۳، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶،

۱۶۶، ۱۷۸ ← وه دایتی، وهرود

دبرگاو اسفیان ۷۳

درجین (رود) ۱۴۶

دروج ۶۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۵،

۱۲۷

درون ۵۲، ۱۶۸، ۱۸۵

دستور ۱۲۹، ۱۶۸

دشمیست ۸۳

دورسرو (کرب) ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶،

۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۱۳۵،

۱۳۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۵،

دورسرو (پسرمنوچهر) ۷۳، ۱۲۷، ۱۳۳،

دورسرون ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷ ← دورسرو

دوغلدو ۲۳، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۶۷، ۶۸،

۶۹، ۷۴، ۷۷، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۸

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴

۱۷۵

دو غذووا ۲۳

دو غذویه ۱۸۹

دهاك ۱۴۷ ← ضحاک

دی (ماه) ۵۳، ۱۴۹، ۱۵۶

دی به مهر (روز) ۱۴۰، ۱۷۸

دین (ایزد) ۴۲، ۱۱۹

دین (اوستا) ۵۹، ۸۲، ۸۳، ۹۴، ۹۵

۱۰۲، ۱۰۵ (وموارد دیگر)

دین به ۷۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۴۳، ۱۷۸

۱۸۳

دینکرد ۳۷، ۴۹

دینور ۱۹۱

دیوان دیو ۶۸

راسپی ۱۲۰

راغ، راگ ۳۹، ۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۸

۸۱ ← اراگ، راگ، راغ، هراک

هرای

رام شاه ۵۸، ۱۱۴، ۱۱۵

رتوشتر ۱۳۱

رنج ۲۲

رج، رجر ۱۲۷ ← ارج

رغا ۶۰

رمگ گاو اسفیان ۷۳

رنگوشتر ۱۳۱

روایات پهلوی ۳۱

روشان ۱۴۲

روشنی بی آغاز، بی پایان ۶۰، ۶۴

۱۲۵

ری ۳۹، ۶۰، ۱۸۹

ریگ ودا ۱۹

زادسپرم (پسر جوان جم) ۳۱

زبال ۱۴۶

زراتشت نامه ۳۲

زردشت (سپیتمان) ۵ و در بیشتر صفحات

زردشت بهرام پژدو ۳۲

زرمان ۱۰۳

زرمان منش ۱۰۳

زرنگ ۲۲

زریر ۲۵، ۱۱۶

زند (اوستا) ۵۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۵

زوت، زوتر ۲۳، ۱۲۰، ۱۲۹

زوشگ ۷۳، ۱۲۷

زوهر ۱۳۵، ۱۹۴

زوییش ۳۸، ۶۰، ۷۷، ۷۸، ۱۲۵

زهگ ۹۹

زیری ویری ۲۵ ← زریر

ساسانش ۱۷۹ ← سوشیانس

سام ۱۹۳

سبلان ۳۹

سپنامینو ۱۲۱ ← سپندمینو

سپننه ۱۱۶

سپند (نسک) ۵، ۳۰

سپندارمد (امشاسپند) ۴۹، ۱۴۵، ۱۴۷

۱۶۵ ← اسپندارمد، اسفندارمد

سپندارمد (ماه) ۱۶۸

سپندمینو ۱۴۲

سپندوزاته، سپندیاد ۲۵ ← اسفندیار

سپید گاو اسفیان ۷۳

سپیتامه، سپیتمه ۲۳ ← سپیتمان

سپیتمان ۲۳، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۷، ۶۰،

۶۱، ۶۲، ۶۵، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۵

۱۲۷، ۹۴

ستاره پایه ۶۰

سترگ (جادوگر) ۴۱، ۱۲۷

سدره ۱۵۴

سدویس ۱۴۵

سرا (سراب) ۱۴۵

سرخس ۲۳

سرو (درخت) ۸۴، ۱۶۶

سروش ۴۴، ۶۴، ۷۷، ۱۳۲، ۱۶۳،

۱۶۴، ۱۶۵

سریت ۴۶، ۱۵۰ ← ثریتی

سریت (هفتم) ۷۱

سفیدرود ۴۰

سفیتمان ۱۷۹ ← سپیتمان

سلوکوس ۱۵

سودمند، سودمندان ۵۸، ۱۲۰ ← سوشانس

سوشانس، سوشیانت، سوشیانس ۳۰، ۵۱،

۵۸، ۷۲، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۷۹

سوگ گاو اسفیان ۷۳

سهم (۴) ۱۰۸

سیامک ۷۳، ۱۲۷

سیاوش ۱۷، ۱۸

سیاه گاو اسفیان ۷۳

سیج، سیز ۶۱، ۹۴، ۱۰۸، ۱۹۴

سیستان ۲۲

سین ۱۲۲، ۱۵۰

شاخه سفید ۸۴

شارستان چهارچمن ۷

شاهنامه ۵۳

شهرستانی ۳۳

شهریور (امشاسپند) ۶۳، ۱۸۰، ۱۹۱

شید ۵۰، ۱۰۰

صنعتگری (پیشه) ۸۳

ضحاك ۱۰۱، ۱۴۷، ۱۹۳ ← دهاك

فارسی باستان ۲۱

فراخکرد ۷۲، ۱۴۵

فراه ۱۲۷

فراهیم روان ۳۸، ۳۹، ۶۰

فرجود ۱۵۹

فردوسی ۵۳

فرزوشگ ۷۳، ۱۲۷

فرشگرد ۵۸، ۱۴۷

فرشوشتر، فرشوشتره ۲۵، ۱۱۶، ۱۲۲،

۱۶۷، ۱۴۹

فرگرد ۱۱۹

فرگوزگ ۷۳، ۱۲۷

فرنبنغ ۱۶۸ ← آذر فرنبنغ

فرواگك ۱۲۷،۷۳

فرورانه ۸۸

فروردین (ماه) ۱۶۶، ۱۶۱، ۴۲

فروهر ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۵۷، ۶۲، ۶۳

۶۴، ۶۵، ۶۸، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۳۲

۱۶۰، ۱۸۹

فروه ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۵۷، ۵۹، ۶۰

۶۱، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۰

۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۳

۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۶

۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۹، ۱۶۰

۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۴

۱۷۵، ۱۷۶ ← خره

فروه شاهی ۸۳

فروه کاری ۱۱۴، ۱۱۵

فروه کیان، کیانی ۴۲، ۸۳، ۱۱۹، ۱۲۱

فروه موبدی ۸۳

فروه هیربدان ۸۳

فریدون ۷۰، ۷۳، ۱۲۷، ۱۷۳، ۱۹۳

فریفتار (دیو) ۱۹۴

فرین، فرینی ۲۴، ۴۶، ۱۲۵، ۱۵۰

۱۴۷، ۱۹۴

کرپن ۲۴ ← کرپ

کردگار گاو اسفیان ۷۳

کرشفت (مرغ) ۱۴۴

کروشك ۷۷، ۱۳۲، ۱۳۳

کستی ۴۶، ۱۳۶

کشاورزی (پیشه) ۸۳

کشف رود ۲۳

کندا ۱۴۸

کنگدز ۱۰۳، ۱۰۹

کورس ۱۵

کوی ۲۴، ۳۹، ۶۱، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۰

۹۹، ۱۱۳، ۱۴۷، ۱۹۴

کویگ ۱۴۸

کی آرش، کیارش ۱۹۳

کیخسرو ۱۶۴

کیقباد ۱۹۳

کیکاووس ۱۷

کیکاووس (پسر کیخسرو) ۳۲

کیومرث ← گیومرث

گاو یکتا آفریده ۴۱، ۷۳

گاهان ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۱۳۱

گاهنبار ۴۷، ۱۴۰

گرزمان ۸۰، ۱۵۶

گرشاسب ۱۹۳

گرهمه ۲۴

گزیده‌های زادسپرم ۳۱، ۳۷

گشتاسب، کی گشتاسب ۶، ۱۴، ۱۶، ۲۴

کاووس ۴۲، ۷۰، ۷۱

کخرید ۱۳۰

کرپ ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۶۱، ۶۸، ۷۴

۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴

۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۹، ۱۱۳

۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵

مدیوزرم ۱۴۰  
 مرداد (امشاسپند) ۶۳، ۱۰۹، ۱۹۱ ← امرداد  
 مرو ۲۲  
 مزدا ۲۳  
 مزدوران ۲۳  
 مسعودی ۱۴، ۱۶  
 مشی ۷۳، ۱۲۷  
 مگوان ۱۳۵ ← مغان  
 مغان ۲۱  
 مغان (موغان، موقان) ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۵  
 مغان اندرزبند ۱۳۶  
 ملل و نحل ۳۳  
 منگ ۱۰۴  
 منوچهر ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۶۴ ← منوش چهر  
 منوش ۱۲۷  
 منوش چهر ۷۳، ۱۲۷ ← منوچهر  
 منوش خورناک ۷۳، ۱۲۷  
 منوش خورور ۷۳، ۱۲۷  
 منوشک ۱۳۰  
 موبدی (پیشه) ۸۳  
 موسی خورنی ۲۱  
 میدیوماه، میدیومه ۶، ۲۴، ۳۲، ۴۷،  
 ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۸  
 ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷  
 ۱۷۸  
 میدیوماه ۲۴  
 میرذوالفقار اردستانی ۷  
 مینو، مینوی ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۵۹  
 ۶۲، ۶۳، ۸۴، ۸۶، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۳

۲۵، ۳۱، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۷  
 ۵۸، ۸۰، ۸۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱  
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶  
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵  
 ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۴۷  
 ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶  
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶  
 ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰  
 ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶  
 گشنسب (آتش) ۶۴ ← آذرگشنسب  
 گنامینو (اهریمن) ۷۲، ۹۴، ۱۲۰، ۱۲۱  
 ۱۵۳  
 گوزگگ ۷۳، ۱۲۷  
 گوسفند ۶۲، ۱۴۴  
 گوهر تن ۶۷، ۶۸ ← جوهر تن  
 گیتی ۳۸، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۱۱۳، ۱۱۵  
 گیومرت ۴۱، ۷۳، ۱۲۷، ۱۹۳  
 لهراسب ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۸۹  
 ماد، مادی ۱۹، ۲۱  
 مادیش ۵۹  
 مارسپندان ۱۰۷  
 مزدیستان، مزدیستان ۱۹۱، ۱۹۳  
 مانسرسپند (روز) ۱۶۸  
 مانی ۱۸  
 ماه پایه ۶۰  
 ماه فروردین روز خرداد ۴۲  
 ماه هشیدر ۱۷۹ ← اوشیدر ماه

۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۵

مینوان ۶۶

ناھید ۴۲ ← اردویسور ۱۱۹

نریوسنگ ۵۱، ۶۴، ۷۳، ۱۰۴، ۱۲۶

۱۲۷، ۱۵۶

نسم ۱۳۰

نوذر ۶۹، ۷۸، ۸۱، ۱۳۳

نوروز ۱۴۰

نھان روش ۱۹۴

نیازم ۷۳

نیرنگ ۱۰۷، ۱۰۸

نیک گاو اسفیان ۷۳

وایدیشت ۱۲۷ ← ویدیشت

وچر کرد دینی ۳۲

وخشوران ۱۱۵

ودریگا ۱۳۱

ور (= آزمایش دینی) ۴۸، ۱۰۷

ورج، ورجاوند ۵۷

ورشتمانس ۴۲

وزگ ۷۳ ← ویزگ

وشتاسپ ساست ۵، ۶، ۳۰

وندیداد ۱۷، ۲۲

ونفروش اسفیان ۷۳

وهدایتی (رود) ۶۶، ۸۴، ۸۵، ۱۶۵ ←

دایتی

وهرود ۶۶ ← دایتی

وهونیم ۱۴۹، ۱۵۰

ویدویشت (هاختان) ۴۸، ۴۹، ۹۱، ۹۲

۱۹۵

ویدیش ۷۳ ← وایدیش

ویزگ ۱۲۷ ← وزگ

ویونگهان ۷۳، ۱۲۷

هاختان ← ویدویشت

ھاسر (مقیاس زمان) ۹۶

ھامون ھیرمند ۲۲

ھان ۱۳۷، ۱۶۵

ھرات ۲۲، ۶۱

ھراک، ھرای ۶۱ ← اراگ، راگ، راغ

ھرت ۷۳ ← خرذر

ھرج ۱۲۷ ← ارج

ھرمودورس ۱۶

ھری رود ۲۲

ھشیدر ۱۷۹ ← اوشیدر

ھفت کشور ۴۴، ۷۲، ۷۳، ۷۸، ۱۱۵

ھمای (دختر بهمن) ۱۴

ھندوکش ۲۲

ھندویش ۱۳۱

ھنگ ھوروش ۱۴۹

ھوتوس، ھوتوسا ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۱۰۴

۱۵۶

ھورچیثره ۲۵

ھوشنگ ۷۳، ۱۲۷

ھوشیدر ۱۸، ۵۸، ۱۷۹ ← اوشیدر

ھوشیدرماه ۵۸، ۱۷۹ ← اوشیدرماه

ھوم ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶

۹۸ ← اهنور

یزش (آیین) ۶۶، ۸۱، ۸۹، ۱۲۶، ۱۳۹  
← یسنا

یسن ۲۴، ۲۵، ۱۴۲

یسنا (آیین) ۶۶، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹

یشت ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵

یک ۱۶۵ ← آب یک

یوجیست (واحد اندازه گیری) ۷۷، ۸۳

یوشت فریان ۱۴۹

یونان ۱۶، ۱۷

۶۷، ۶۸، ۸۴، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۳۹

۱۴۰

هومیکه ۲۵

هومیگان (آب) ۸۴ ← آب هومیگان

هووگوه ۲۵

هووی ۲۵

هیچتسپ، هیچتسپه ۲۳، ۷۳، ۱۲۷

یادگار زریران ۵۳

یتاهوویریو، یتاهوویریو ۹۴، ۹۵، ۹۷

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)